

توضیح

هدف از احصای دادن منهای در سرمه "چپان" به "آموزش واره‌ها و مقوله‌های فلسفی، سیاسی و اجتماعی"، دسمایی به نوعی ربا و حرکت شورگ مسرگی است که تواند در خدمت اتحاد نوعی دالوک برای سبیل ارباط مگری در حسمه جت تراز گردد. به علاوه، اس متحد می تواند در ارباط، دانش، شورگ، و آموزش سیاسی هواداران باران و کلسه علاقه‌مندان متحد واقع شود. در هر شماره "چپان"، ما واره با مقوله‌ای را مورد بررسی تراز می دهیم. اس صفحه حامل مطالعه و تحقیق رسمی با رفتای سبده آس می نسد و حسمه سطر هشت‌حرمه "چپان" درج می‌شود. ار کلسه حواسدگان "چپان" می حواسم با واره‌ها و مقولات مورد شوال خود را برای ما سوسسد و مادر ترمب مناسب آنها را در اس صفحه حواسم متحد.

1377



حزب

درون طبقه کارگر شده بودند در برخورد به خصوصیات حزب رزمنده‌ی طبقه کارگر به مواضع اکونومیستی و فانالیستی (فدرگرایی) دچار شده، و با مطن کردن شرایط ابژکتیو (عینی) رشد سرمایه داری و گسترش پایه‌های خود از لحاظ کمی در درون پرولتاریا، به نقش شرایط سوژکتیو طبقه و به ویژه نقش رهبری حزب طبقه کارگر در پیشبرد مبارزه‌ی طبقاتی علیه طبقات متخاصم کم بها می‌دادند. در مبارزه‌ی بیرحمانه با این 'ابژکتیویسم' و اکونومیسم بود که تئوری حزب رزمنده‌ی پرولتری توسط لنین در شرایط روسیه آبدیده شد و عملاً تحقق یافت.

بهای کافی دادن به عنصر سوژکتیو (اصطلاحاً ذهنی) در تکامل تاریخ، خط سرخی است که در عرصه‌ی روش فکر و سیاست، لنین را از دیگران متمایز می‌سازد. این امر را نه فقط در برخورد به چگونگی طرح ریزی و تشکیل حزب بلکه در عرصه‌های دیگر از جمله مباحث حول مرحله‌ی انقلاب جامعه‌ی روسیه (دو تاشنیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک)، یا در چگونگی تعیین زمان و مکان قیام در پیروسی انقلاب سوسیالیستی اکتر که توسط لنین رهبری شد می‌توان مشاهده کرد. ولی در زمینه‌ی چگونگی تشکیل حزب، این خصلت لنین بیش از پیش به

حزب سیاسی متمایز و بر علیه احزاب کهنه‌ی طبقات مالک، استقرار بخشید. (فطعننامه‌ی نوشته شده توسط مارکس و انگلس که در کنگره‌ی انترناسیونال اول در لاهه، ۱۸۷۲ به تصویب رسید). اگرچه آنان در برخورد به حزب پرولتری شیوه‌ی سازماندهی خاصی را برای آن در نظر نداشتند، با اینحال امر ترکیب آگاهی تئوریک و فعالیت خود انگیخته‌ی طبقه‌ی کارگر عموماً برای آنان چون امری ثابت، ضروری می‌نمود. در حالی که نسبت این ترکیب بنا به شرایط متفاوت ابژکتیو می‌نوانست تغییر کند. این ایده را می‌توان به خوبی در مانیفست کمونیست (۱۸۴۸) که توسط مارکس و انگلس، بنگامی که در رهبری 'اتحادیه کمونیست‌ها' قرار داشتند (۵۲ - ۱۸۴۷)، نوشته شد مشاهده کرد.

انترناسیونال دوم، در کنگره‌ی آمستردام ۱۹۰۴، تصویب کرد که از آنجا که تنها یک پرولتاریا وجود دارد، می‌بایست تنها یک حزب سوسیالیست در هر کشور وجود داشته باشد. احزاب اروپایی، به ویژه در آلمان، که در طول یک دهه دارای پایه‌ی عظیم در

مارکس و انگلس مرکز نتوانستند تئوری کاملی از حزب را فرمولبندی کنند. انگلس در مقدمه‌ی خود به اثر مارکس، مبارزات طبقاتی در فرانسه (چاپ ۱۹۸۵) احزاب را به مثابه 'تجلی کمابیش مناسب طبقات ... و جناح بندی‌های درونی آنها' تعریف می‌کند. مارکس در ۱۸ برومر لوئی بناپارت تفسیم بندی احزاب فرانسوی به ارباطانیست‌ها و لژیونیم‌های سلطنت طلب را به جناح بندی دویخش اصلی پروروازی - یعنی مالکین ارضی و سرمایه‌داران - نسبت می‌داد. با اینحال او معتقد نبود که هر مبارزه‌ی حزبی تبلور تصادم منافع اقتصادی است چرا که عوامل 'ایدئولوژیک' نیز در تصادم سیاسی جمهوری خواهان و سلطنت طلبان پروروا نقش ایفا می‌کنند. او حزب سوسیال دموکرات فرانسه را "اتحادی بین خرده پروروازی و کارگران" می‌دانست.

دفاع از حزب مستقل پرولتری در مرکز تفکر و فعالیت سیاسی مارکس و انگلس قرار داشت. 'در مقابل قدرت جمعی طبقات مالک، طبقه کارگر نمی‌تواند به مثابه یک طبقه عملکرد داشته باشد مگر آنکه خود را در یک

چشم می‌خورد. چه باید کرد؟ و يك گام به پیش دو گام به پس، مهمترین آثار لنين در برخورد به حزب طبقه کارگر، سرشار از این برخورد "پراتیکی - انقلابی" (نز اول فویرباخ) به نقش حزب در تغییر شرایط ابرکتیو جامعهی طبقاتی می‌باشند. " آنها خود را مارکسیست می‌نامند، ولی درك آنها از مارکسیسم، گرم کتابی است. آنها اصلا موفق به درك این امر نشده‌اند که وجه مشخصه مارکسیسم عمانا دیالکتیک انقلابی آن است..." (لنین) برای لنين خودسازی حزبی طبقه کارگر "انقلابی‌ترین وظیفه بلاواسطه‌ی پرولتاریای هر کشوری است..." (کلیات آثار، جلد ۵، ص ۲۷۳) از این رو بود که لنين چه باید کرد؟ مسایل حاد جنبش ما را با این نقل قول از لاسال در نامه‌اش به مارکس (مورخه ۲۴ ژوئن سال ۱۸۵۲) آغاز می‌کند که " ... مبارزه‌ی حزبی به حزب نیرو و حیات می‌بخشد، بزرگ‌ترین دلیل ضعف حزب، پراکندگی و مخدوش شدن حد و مرزهای آن است حزب با تصفیه

طبقه کارگر در جنبش علیه استبداد تزاری در عمل معتقد نبودند. بر اساس اثر قبلی خود، رشد سرمایه‌داری در روسیه، لنين تاکید داشت که آنان قادر نخواهند بود که با دامن زدن به مبارزات صرفا اقتصادی - اتحادیه‌ای کارگری در روسیه به طور خودبخودی به حزب کارگری دست یابند، چرا که روند ناموزون رشد سرمایه‌داری در روسیه بخصوص در گذار از تولید دستی به صنعتی، این امر را غیرممکن می‌ساخت. با این سیاست خویش، اکونومیستها در واقع پراکندگی تکنیکی - اقتصادی - اتحادیه‌ای طبقه کارگر را در سطح سیاسی بازتولید می‌کردند. از سوی دیگر او خاطر نشان می‌ساخت که حتی در صورت وجود شرایط مساعد تکنیکی - اقتصادی در رابطه با با فت طبقه کارگر،

تاریخ عمده‌ی کشورشان می‌دهد که طبقه کارگر، اگر به حال خود رها شود، نهایتا تنها قادر به کسب آگاهی ترییدیونیونی

بنیانگذاران سوسیالیسم علمی مدرن، یعنی مارکس و انگلس، خود به روشنفکران بورژوا تعلق داشتند. (چه باید کرد؟) در این شرایط است که به عقیده‌ی لنين، وظیفه‌ی هر سوسیال دموکرات تنها در تبلیغ سیاسی در درون جنبشهای خودانگیخته‌ی طبقه کارگر نمی‌تواند خلاصه شود. وظیفه‌ی آنان تبدیل‌مبارزه‌ی سیاسی ترییدیونیونی به مبارزه‌ی سیاسی سوسیال دموکراتیک است، یعنی استفاده از جرقه‌های آگاهی سیاسی در جنبش‌های اقتصادی کارگران و ارتقای آنها به سطح آگاهی سیاسی سوسیال دموکراتیک. از این رو بود که لنين اعلام کرد: " بدون ثنور انقلابی عیج جنبش انقلابی نمی‌تواند وجود داشته باشد"، و حزب مظهر عملی تلفیق ثنوری انقلابی با جنبش خود انگیخته‌ی کارگری است. پیروسی تکوین و ویژگیهای روابط حاکم بر این حزب طراز نوین چگونه است؟

۱- پروسه تکوین

شاید بتوان ایده‌ی محوری چه باید کرد؟ در مورد ساختمان حزب کمونیست، در برخورد به «رگونه دیدگاه فانیلسنی نسبت به سوسیالیسم علمی، را در این جمله‌ی لنين خلاصه کرد: " سازمانی از انقلابیون به ما بدید، تا روسیه را زیر و رو کنیم "، "در مقابل ما، و در اعلاى قدرت خویش، قلعه‌ی دشمن قرار دارد و از آن بر سر ما گلوله و آتش می‌بارد و بهترین جنگجویان ما را علاك می‌کند. ما می‌بایست این قلعه را تسخیر کنیم، و آن را تسخیر خواهیم کرد، تنها اگر همه‌ی انقلابیون روسیه را در حزبی که سرزنده‌ترین و صادق‌ترین آنها را به خود جذب می‌کند، متحد کنیم " ما به شکل گروه فشرده‌ی کوچکی در راهی پر از پرتگاه و دشوار دست یکندیگر را محکم گرفته و به پیش می‌رویم. دشمنان

99 آنها اصل تشکیلاتی جدی برای کارگران فعال جنبش‌های است شدیدترین مخفی کاری، دقیق‌ترین نحوه انتخاب اعضا و تربیت انقلابیون حرفه‌ای باشد. با فراهم شدن این شرایط، چیزی بیشتر از "دموکراسیم" برای حزب نظمین خواهد شد، یعنی، اعتماد رفیقانه‌ی متقابل مابین انقلابیون.

(لنین) 66

(اتحادیه‌ای)، یعنی، معتقد شدن به اینکه باید در اتحادیه‌ها جمع‌گردد، علیه کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به تصویب قوانین ضروری کار کند و ... می‌تواند گردد. ثنوری سوسیالیسم، ولی، از بطن ثنوریهای فلسفی، تاریخی و اقتصادی که توسط نمایندگان تحصیلکرده‌ی طبقات مالک، یعنی روشنفکران به وجود آمده بودند، پیورده شد. از لحاظ موقعیت اجتماعی خویش

خویش استحکام می‌یابد..." (تاکید از ماست). سه فصل چه باید کرد؟ به نقد اکونومیستها اختصاص دارد و شرایط پراکندگی جنبش کارگری در دهه‌ی ۱۸۹۰ روسیه را تصویر می‌کند. نکته‌ی گروهی در حمله‌ی لنين به اکونومیستها (از جمله نویسندگان روزنامه‌های 'رابوچییه می‌سل' و 'رابوچییه دلو') آن بود که این گرایش به نقش رهبری پیشرو در انسجام و عطفمند ساختن جنبش خودانگیخته‌ی کارگری کم بها داده و در نتیجه به نقش رهبری

از هر طرف ما را در محاصره گرفته‌اند و تقریباً همیشه باید از زیر آتش آنها بگذریم. اتحاد ما بنابر تصمیم آزادانه‌ی ماست. تصمیمی که عمان برای آن گرفته‌ایم که با دشمنان پیکار کنیم و در منجلا ب مجاورمان درنعلطیم که سکنه‌اش از عمان آغاز ما را به علت اینکه به صورت دسته خاصی مجزا شده، نه طریق مصالحه بل طریق مبارزه را برگزیده‌ایم، سرزنش نموده‌اند." (چه باید کرد؟ منتخب آثار، فارسی، ص ۷۶). این 'گروه فشرده' می‌بایست متشکل از انقلابیونی باشد که در پیروسی مبارزه با پلیس سیاسی نهایت تجربه، مهارت مخفی‌کاری و سازماندهی را کسب کرده باشند و در عین حال خواهان و قادر به رشد این خصوصیات در خود بوده و اشتباهاتی را که در گذشته موجب عدم دستیابی به حیات حزبی می‌شد را به دقت درک کرده باشند. این 'گروه فشرده' بدون شک می‌بایست از 'انقلابیون حرفه‌ای' تشکیل شده باشد، انقلابیونی که فن انقلاب را به مثابه یک هنر کسب کرده و زندگی‌شان وقف انقلاب شود. در سازمان انقلابیون حرفه‌ای هرگونه نمایش مابین کارگر و روشنفکر محو می‌گردد این بدان معناست که انقلابیون عضو این سازمان، مستقل از آنکه در گذشته از چه پایگاه طبقاتی برخاسته باشند، از مقطع عضویت در این سازمان، زندگی‌شان از طریق حزب (که خود نیز در این مورد نقش ایفا می‌کند) تامین شده و تمام وقت زندگی‌شان را صرف امور پیشبرد انقلاب می‌کنند. بنابراین ارتباط طبقاتی قبلی (مثلاً کار در کارخانه‌ی X و یا تدریس در دانشگاه Y) دیگر برای اینان قطع شده و از این طریق نمی‌توان دیگر آنان را کارگرای روشنفکر محسوب داشت؛ کار آنان انقلاب اجتماعی است. بدین ترتیب یک کارگر دیگر مجبور نخواهد بود که ساعتها وقت روزانه‌ی خویش را صرف کار در کارخانه کند

۹۹ این آمارتسیسم اریستوکراتیک از خصوصیات ویژه‌ی نهیلیست (های) روسی است. او فکر می‌کند سازمان حزب یک 'کارخانه‌ی' غول‌آسا است؛ او تابعیت جزء از کل و اقلیت از اکثریت را 'بردگی' قلمداد می‌کند؛ تقسیم کار تحت هدایت یک مرکزیت موجب اعتراض تراژدی - کمدی گونه‌ی او می‌شود که افراد به 'چرخ دنده' تبدیل شده‌اند.

۶۶ (لنین)

در گونه نمایش از این جهات در این سازمان محو شده است) ۲ - تلاش در جهت تشکیل سازمان کارگران انقلابی ۳ - استقرار سازمان انقلابیون حرفه‌ای (آگاهی سوسیالیستی) در سازمان کارگران انقلابی (جنبش خودانگیخته) و اعلام موجودیت حزب. بدین طریق می‌توان تقسیم بندی تشکیلاتی ذیل را در رابطه با حزب در نظر گرفت:

- ۱ - سازمان انقلابیون حرفه‌ای و
 - ۲ - سازمان کارگران انقلابی، این دو که مجموعاً حزب را تشکیل می‌دهند،
 - ۳ - سازمانهای کارگری که از جانب حزب حمایت می‌شوند، ۴ - سازمانهای کارگری که تحت کنترل حزب قرار دارند،
 - ۵ - تشکلهای و عناصر دیگر که در شرایط حاد مبارزه، خود را در راستای فعالیت حزب قرار می‌دهند. خلاصه آنکه در ساختمان لنینی حزب، در وهله اول کیفیت مورد نظر است و این در صورت اجرای موفقیت آمیز خود کمیت لازم را صد چندان تضمین خواهد کرد.
- "... مارکسیسم، برعکس، تدبیر و انرژی یک سوسیال دموکرات را صدچندان

در حالیکه پتانسیل انقلابی او می‌تواند در فعالیت سوسیال دموکراتیک کانالیزه شود. عضو سازمان باید برنامه را قبول داشته باشد، حزب عضویت بپردازد و به یکی از تشکلهای سازمان وابسته باشد. از آنجا که سازمان انقلابیون حرفه‌ای سازمانی منضبط، پنهانکار، مخفی و فشرده است، بنابراین مابین اعضا و عوادلار آن باید تمایز مشخصی به وجود آید؛ این تمایز، غیر از حرفه‌ای بودن فعالیت آنها در امر انقلاب، بر اساس درجه‌ی فعالیت و درجه‌ی آگاهی آنها تعیین می‌گردد. اگر چه "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" را به مثابه نطفه‌ی حزب می‌توان تلقی کرد، با این حال این سازمان هنوز حزب طبقه‌ی کارگر به مفهوم اخص کلمه نیست. در واقع می‌توان گفت که تشکیل سازمان انقلابیون حرفه‌ای تنها اولین مرحله از پیروسی سه مرحله‌ای است که طی آن حزب تشکیل شده و اعلام وجود می‌کند: ۱ - تشکیل سازمان انقلابیون حرفه‌ای (علی‌رغم وجود انقلابیون با پیشینه‌ی کارگری یا روشنفکری

★ قابل توجه آنکه در ایران، برحسب چگونگی درک از این پیروسی تشکیل حزب، برخی سازمانهای لجرینات سیاسی به این یا آن انحراف دچار هستند. مثلاً کومله - سه‌درجه هنوز در مرحله اول درجا می‌زند و پایگاه دهقانی خود را در کردستان به جای طبقه‌ی کارگر ایران اشتباهی گرفته، در همان مرحله اول خود را حزب کمونیست اعلام می‌کند. اگر کومله - سه‌در اعلام موجودیت حزب کمونیست را عجلانه از مرحله سوم

به مرحله اول سوق می‌دهد، جریانات دیگر با یکی دانستن سازمان انقلابیون حرفه‌ای با حزب کمونیست، و عملاً جهش از روی پیروسی ضروری خودسازی سازمان انقلابیون حرفه‌ای (مرحله اول) و سازمان کارگران انقلابی (مرحله دوم)، با به کارگیری جملات پرطمطراق "ضرورت پیوند با طبقه‌ی کارگر"، عملاً این پیوند و نهایتاً تشکیل حزب کمونیست را به آینده‌ای نامعلوم معوق می‌کنند و جنبش کارگری را به مخاطره می‌افکنند.

می‌کند، و برای وی وسیع‌ترین چشم اندازها را می‌گشاید، و (اگر بتوانیم بدین صورت تشریح کنیم) قدرت میلیونها کارگر 'خودانگیخته' ای را که به مبارزه روی می‌آورند را در اختیار وی می‌گذارد" (لنین، کلیات آثار انگلیسی، جلد ۵، ص ۳۹۲). لنین در مورد تمایز حزب از جنبش خودانگیخته و چگونگی رشد کمی - کیفی حزب خاطر نشان می‌ساخت که:

ما می‌بایست چنان محافل، اتحادیه‌ها و سازمانهایی که در عمق و در بیشترین تعداد ممکن حضور داشته و دارای وسیع‌ترین وظایف باشند، را داشته باشیم؛ ولی مزخرف و لطمه‌زننده‌تر از این نیست که آنها را در سازمان انقلابیون ادغام کرده و خط و مرز آنها را مخدوش سازیم و این ضرورت را که برای 'خدمت' به جنبش توده‌ای ما می‌بایست افرادی داشته باشیم که خود را برای فعالیت سوسیال دموکراتیک فدا کرده و با شکیبایی و فاطمیت به مثابه انقلابیون حرفه‌ای به خودسازی بپردازند، در برده‌ی ابهام فرو ببریم. (چه باید کرد؟ منتخب آثار انگلیسی، ص ۲۲۸ - یادداشتها)

۲- مناسبات درون حزبی

برخی با رجوع به مقاطع مختلف

رشد مبارزه‌ی طبقاتی در روسیه و مشامده‌ی برخورد 'مقاوت' لنین به سازماندهی درونی حزب سوسیال دموکرات روسیه و حزب بلشویک به این نتیجه می‌رسند که لنین به یک تئوری و شکل معین حزب معتقد نبوده و در مقاطع مختلف به 'تجدید نظر' از درک خویش از حزب پرداخته است. مثلاً در چه باید کرد؟، در سال ۱۹۰۲، لنین به تاکید قاطعانه و بدون قید و شرط بر سانتالیسم درون حزبی می‌پردازد؛ در ۱۹۰۵، زمانی که اولین انقلاب (ناکام) روسیه بروز کرد و شرایط نسبی دموکراتیک و قانونی را برای جنبش کارگری فراهم آورد، لنین به دفاع قاطعانه از کاربست اصول انتخاب دموکراتیک اعضا پرداخت و اعضای حزب را به پیوند عریض گسترده‌تر با طبقه‌ی کارگر و عضوگیری عریض‌تر از میان کارگران انقلابی تشویق کرد؛ وقتی در سال ۱۹۱۲، بلشویکها حزب مستقل خویش را تشکیل دادند، تاکید بر شکل‌گیری حزب غیرقانونی و شدیداً کنترل شده‌ی بلشویکها، از زمره‌ی مهمترین مباحثات لنین علیه 'انحلال طلبان' بود؛ بار دیگر در ۱۹۱۷، پس از انقلاب فوریه و در ادامه‌ی آن با روی آوری توده‌های کارگر به سوی حزب و چندین برابر شدن شمار اعضای حزب، لنین بار دیگر بر ضرورت تحکیم دموکراسی درون حزبی و انتخابی بودن ارگانها و مسئولین آن پای فشرد؛ و باز هم در مقطع جنگ داخلی از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱، لنین بار دیگر در مخالفت با وجود 'آزادیهای' قبلی و به‌خصوص با

وجود فراکسیونهای درون حزبی (مثلاً اپوزیسیون کارگری Workers' Opposition به رهبری شلیاپنیکوف و کولنتای، که خواهان حقوق بدون قید و شرط برای کارگران برای انتخاب رهبران اتحادیه‌ی خود و همچنین خواهان استقلال این تشکلهای از حزب بودند - همچنین گرایش 'سانترالیستهای دموکرات' که آنها نیز خواهان حفظ شرایط قبلی دموکراسی درون حزبی و حفظ قدرت واقعی برای شوراهای محلی بودند) به مخالفت برخاست. به‌خصوص در کنگره‌ی دهم حزب در مارس ۱۹۲۱، که تنها چند هفته پس از سرکوبی شورش کرنشتات توسط حزب برگزار شد، به پیشنهاد لنین دو قطعنامه به تصویب رسید که یکی بر 'انحلال تمام گروههای درون حزبی' (و قدرت اخراج معترضین با آرای دو سوم اکثریت) و دیگری محکوم کردن مشخص اپوزیسیون کارگری تاکید داشت و بر نقش رهبری حزب کمونیست در ممانعت از رشد روحیه‌ی سازشکاری و تزلزل خرده‌بورژوازی در پایه‌های توده‌ای حزب (به خصوص با توجه به از بین رفتن بخش عظیمی از بدنه و پایگاه کارگری حزب در طول جنگ داخلی) پافشاری کرد. به‌طور خلاصه، برخی با مراجعه به این برخوردهای 'مقاوت' تاریخی لنین به حیات حزبی در حرکت آن، وجود اصول و تئوری یگانه‌ی لنینی را به زیر سؤال برده و آنرا نفی می‌کنند. حتی برخی نیز با اشاره به نقل قولهایی از خود لنین به عیان نتیجه می‌رسند. از جمله این که لنین مدتها پس از نگارش چه باید کرد؟ گفت: "این جزوه را نمی‌بایست جدا از ارتباط آن با وضعیت تاریخا مشخص مرحله‌ی معینی از تکامل حزب ما که اکنون سیری شده است در نظر گرفت." (لنین، پیشگفتار به مجموعه‌ی دوازده سال، کلیات آثار، جلد ۱۳، ص ۱۰۱).

آیا واقعا لنین تئوری حزب خویش

۹۹ بوروکراسی در مقابل دموکراسی در واقع سانتالیسم است در مقابل مختاریت؛ این اصل تشکیلاتی سوسیال دموکراسی انقلابی است در مقابل اصل تشکیلاتی سوسیال دموکراسی اپورتونیست. این دومی از پایین به بالا حرکت می‌کند و بنابراین هر چقدر ممکن است برچم مختاریت و "دموکراسی" را از مرز ... آوارشیم علم می‌کند. آن اولی از بالا به پایین حرکت می‌کند و از گسترش حقوق و قدرت از مرکزیت به اجزا دفاع می‌کند.

۶۶ (لنین)

را پس از طرح آن در ۱۹۰۲ در آثار چه باید کرد؟ و یک گام به پیش دو گام به پس؛ پس گرفت و در مقاطع مختلف، آنچنان که بارها تکرار شد، به 'زلزل' و 'زیگزاگ زدن' در چگونگی پیشبرد حیات حزب بلشویک دچار شد؟ یک بررسی سرچند مختصر از درک لنین از حزب خلاف این ادعا را ثابت می‌کند. مناسبات درونی حزب لنینی بر اساس اصول 'سانترالیسم دموکراتیک' استوار است. ولی درجه‌ی تحقق این 'سانترالیسم دموکراتیک' چه در وجه 'سانترالیسم' و چه در وجه 'دموکراتیسم' آن، یک امر دگم و از پیش تعیین شده و مجرد از شرایط خاص تاریخی نبوده و برعکس با توجه به این شرایط است که مفهوم پیدا می‌کند. اساساً می‌توان گفت (همانگونه که لنین به درستی در نقل قول فوق نیز آن را بیان می‌دارد) درجه‌ی تحقق 'سانترالیسم دموکراتیک' در مناسبات درون حزبی از یکسو تابعی از مرحله و درجه‌ی تکامل (درونی) حزب و از سوی دیگر تابعی از شرایط تاریخی (بیرونی) آن است. در شرایط دیکتاتوری و ترور پلیسی، 'دموکراتیسم' نمی‌تواند جز اسباب لطمه به حزب را فراهم آورد. "تنها اصل تشکیلاتی جدی برای کارگران فعال جنبش ما می‌بایست شدیدترین مخفی کاری، دقیق‌ترین نحوه‌ی انتخاب اعضا و تربیت انقلابیون حرفه‌ای باشد. با فراهم شدن این شرایط، چیزی بیش از 'دموکراتیسم' برای حزب تضمین خواهد شد، یعنی، اعتماد رفیقانه‌ی متقابل ما بین انقلابیون" (لنین چه باید کرد؟)، "این آنارشیزم اریستوکراتیک از خصوصیات ویژه‌ی نهیلیست (عای) روسی است. او فکر می‌کند سازمان حزب یک 'کارخانه‌ی' غول آساست؛ او تابعیت جزء از کل و اقلیت از اکثریت را 'بردگی' قلمداد می‌کند؛ تقسیم کار تحت هدایت یک مرکزیت موجب اعتراض تراژدی - کمدی گونه‌ی او می‌شود که افراد به 'چرخ‌دنده' تبدیل شده‌اند..." (لنین، کلیات

ما نمایندگان سوسیال دموکراسی، حامیان "اکثریت" مکرر گفته‌ایم که دموکراتیزه شدن کامل حزب در شرایط کار مخفی امکان پذیر نیست و در چنین شرایطی اصل "انتخابی" یک عبارت پردازی محض است و تجربه گفتار ما را ناپدید کرده است... اما ما بلشویکها همیشه پذیرفته‌ایم که در شرایط جدید، هنگامی که آزادی‌های سیاسی به دست آمدند، پذیرش اصل "انتخابی" ضروری خواهد بود. (لنین) ۶۶

سیاسی به دست آمدند، پذیرش اصل 'انتخابی' ضروری خواهد بود." بنابراین آنچه حزب لنینی را منحصر به فرد می‌سازد همانا انعطاف پذیری تاکتیکی آن در چگونگی سازماندهی مناسبات درون حزبی با توجه به درجه‌ی رشد حزب و شرایط تاریخی - اجتماعی (دیکتاتوری، شرایط نیمه دموکراتیک) است در حالیکه نهایت سرسختی در استراتژی حزب خود را در پیشبرد عملی سیاستهای حزب توسط انقلابیون حرفه‌ای عضو حزب متبلور می‌سازد. در یک کلام برای لنین، 'سانترالیسم دموکراتیک' نه یک وضعیت، بلکه یک پروسه است. بدین طریق بود که حزب بلشویک توانست در مقاطع مختلف تاریخی، با تحلیل مشخص از شرایط مشخص مبارزه‌ی طبقاتی، در امر آبدیده ساختن و رهبری طبقه‌ی کارگر روسیه نقش تعیین کننده ایفا کند. "لر مبارزه‌ی خود برای قدرت سیاسی، پرولتاریا هیچ سلاحی جز تشکیلات خویش ندارد".

آثار، جلد ۷، ص ۳۹۴). "بوروکراسی در مقابل دموکراسی در واقع سانترالیسم است در مقابل مختاریت؛ این اصل تشکیلاتی سوسیال دموکراسی انقلابی است در مقابل اصل تشکیلاتی سوسیال دموکراسی اپورتونیست. این دومی ازپایین به بالا حرکت می‌کند و بنابراین هرچقدر ممکن است پرچم مختاریت و 'دموکراسی' را تا مرز... آنارشیزم علم می‌کند. آن اولی از بالا به پایین حرکت می‌کند و از گسترش حقوق و قدرت از مرکزیت به اجزا دفاع می‌کند" (همانجا، ص ۳۹۶-۷). در عین حال لنین در اثر خود، تجدید سازمان حزب، می‌نویسد: "ما نمایندگان سوسیال دموکراسی، حامیان 'اکثریت' مکرر گفته‌ایم که دموکراتیزه شدن کامل حزب در شرایط کار مخفی امکان پذیر نیست و در چنین شرایطی اصل 'انتخابی' یک عبارت پردازی محض است و تجربه گفتار ما را ناپدید کرده است... اما ما بلشویکها همیشه پذیرفته‌ایم که در شرایط جدید، هنگامی که آزادی‌های

۱- لنین، چه باید کرد؟، منتخب آثار فارسی.

۲- لنین، یک گام به پیش، دو گام به پس، منتخب آثار فارسی.

۳- لنین، تجدید سازماندهی حزب، منتخب آثار فارسی.

۴- مارکس و انگلس، مانیفست حزب کمونیست، منتخب آثار انگلیسی.

۵- لنین، مجموعه آثار انگلیسی.

1- Fischer / Marek (ed.), THE ESSENTIAL LENIN, Herder and Herder, 1972.

2- McLellan, David, MARXISM AFTER MARX, Harper and Row Pub, 1979.

3- Gramsci, Antonio, 1929-35(1971): SELECTION FROM THE PRISON NOTEBOOKS.

4- Lukacs, Georg, 1923(1971): HISTORY AND CLASS CONSCIOUSNESS.

5- Luxemburg, Rosa, 1904(1970): 'Organizational Questions of Russian Social Democracy' in ROSA LUXEMBURG SPEAKS.

6- Bottomore, Tom, et al., A DICTIONARY OF MARXIST THOUGHT, 1983.

دوازده سیزده نغری می‌شدند*
تنگ در دست و قطارهای فشک در
چپ و راست حمایل سینه‌شان*
قیافه‌هاشان جدی و خشم‌آلود و
چشم‌هایشان پشت مشک تنگها، انگار
سمه‌تان می‌خواستند همین آن به‌سوی
دشمنی که شاید هم او را نمی‌دیدند
شلیک کنند* پنج شش نفرشان ایستاده
بودند و بغیه جلوی پای آنها ردیف
شده بودند* بالا‌پوشان نیم تنه‌هایی
کهنه بود و خرکدام کلاهی به فراخور
حال از پوست و نمد گرفته تا سرپند
و دستمالهای چهار گره پسر داشتند*
غلوهای گشادشان را بعضی نوی
جورابهای پشمی بلند محلی و بعضی
نوی چکمه‌های نمدی روسی فرو کرده
بودند* تنها یک صندلی در وسط بود
و آخوندی که ارج و قرب دارن از بقیه
می‌نمود حق و رق رویش نشسته و یا
روی پا انداخته بود* اخم نامی چین

کنن ؟ حالا دیگه شیخ مدباقر بهاریام
مشروطه خواه شد؟ یعنی ستار خان
و حیدر خان مشروطه خواه بودن و شیخ
مدباقرم توجیهی اونا بود ؟ عجب ***
ابرو عایش را بالا انداخت:
-حما فردا پس فردا شیخ فضل‌الله
هم مشروطه خواه میشه ***
صدای یکی از بچه‌ها بلند شد:
- آقای صالحی مگه کسی هم جرات
میکنه از شیخ فضل‌الله طرداری کنه ؟
اونایی که ***
-چی میگن آقا ؟ چرا جرات
نمیکنه ؟ ایناهاش، این نمونه‌ش*
این بابا با این چندتا تنگنچی که
خودش اسمشونو قشون اسلام گذاشته
بود، به‌وقتش جلوی مردم در اومدن*
یعنی جلوی همون مشروطه‌طلب* بعدش
که بدین اوضاع قمر در عقربه، رفتن
سفارت اینگیلیس و ست نشستن*
قطب اینا شیخ فضل‌الله بود دیگه،
آقا* منتها اینا تو مرکز نبوس و

-راس میئن ! نمیدانست کسی به
دار و دسته‌ش، یا به اونایی که برا
اون دار و دسته‌ش موجب میفرستادن،
چپ نیگا کنه* اصلا مگه کسی جرات
چپ نیگا کردنم داشت ؟ البته به
اونا ! آقا خودش می‌برد و خودش
میدوخت* هرکی ام میخواست سد راهش
بشه هزارتا وصله بهش می‌چسبوند
و سیجاره‌ش میکرد* اصلا کارش به جایی
رسیده بود که وقت و بیوقت سر راه
مردمو میگرفت و ازتون بازخواست
میکرد ***
-مت گزیمه‌ها، آقا ؟
-گزیمه ؟ پسر ! گزیمه ک کی بود که
به گرد پای آقا برسه ؟ بیچاره محمدعلی
شاه، حیف که گزیمه‌ش کرده بود وقرنه
بایست میامد و جلوی این نوکرش
لنک می‌انداخت ***
یکی از بچه‌ها با نك ترس‌آلوده‌ای
پرسید:
- آقا، میئن که بهسهانی و

سنگین، گشوده شد و قامتی پوشیده
در عبا از پشتش بیرون پرید و توی
کوچه‌ی خلوت خودی نمایاند* مرد
بی‌اراده تکان خورد* سر جایش ایستاد
اما سر و سینه‌اش به عقب کشیده شد
و با ترسی ضعیف، که یکباره در تنش
دیده بود، زیر لب زمزمه کرد:
- آشیخ مدباقر !

برق شیطنت آمیز چشمهای شیخ
نترانست از دیوارمه بگذرد، با این حال،
مرد را چرا میخوب کرد* شیخ دست چپش
را لای تال سفیدی که چپ اندر قیچی
دور کمرش پیچیده شده بود فرو برد
و با دست راست و به سرعت قه‌ای
را که در سمت چپ تال فرو رفته بود
از خواب بیرون کشید* فمه با تمام
سنگین‌اش همچون پیر گاهی در دست
شیخ به چپ و راست و بالا و پایین
تاب می‌خورد* مرد نیم گامی عقب
نست و بدن‌الش با خنده‌ی ترس
آلوده‌ای که پهل‌ب کشانده بود زیر
لب گفت:

- سلام علیکم، حاج آقا !
قدم فراخ شیخ فاصله‌اش را با مرد
از میان برداشت* مرد مستاصل ماند*
شیخ تبسمی را که می‌رفت رنگ کین
توری از رخسارش پاک کند از خود راند
و به آرامی گفت:
- سحکم‌الله ***

بغیه‌اش را خورد و پیش از آنکه مرد
ترس را از خود دور کند با سرعت قه
را بالا برد و زیر گلوئی او گرفت:
- کجا میری ؟

مرد خود را باخت و با دستپاچی،
در حالی که عقب می‌رفت، نالید:
- معلم، حاج آقا* میرم مدرسه
درس بدم*

شیخ با عقب نشینی نرسیده و گام
به گام معلم لحظه به لحظه جلویش
می‌رفت* هنوز خیلی مانده بود که
نوک فمه به گلوئی معلم، که سیگش
از ترس به لرزه افتاده بود و بالا
و پایین می‌رفت، بچسبد اما او بوی
تند خون را در متاش حس می‌کرد*
شیخ توفنده‌تر از پیش پرسید:
- کدام مدرسه ؟

معلم يك قدم دیگتر عقب نشست، ولی
گوده‌اش به‌دیوار خورد و به جلو هل
داده شد* نوک فمه يك لحظه به‌گل‌پیش
حورد و درمیانه‌ی ترس با خود اندیشید:
" مگه به مدرسه بیشتر تو این شهر
علنی مانده بود تن می‌سایید، اما
- مدرسه، مدرسه، مدرسه ***

کلامش را خورد* فکر کرد اگر بگوید:
" مدرسه‌ی اینگیلیسیا " شیخ برافروخته
خواهد شد و خوش پامال، اما دوباره
اندیشید: " چرا می‌ترسی بیچاره ؟ خب
بگو دیگه ! این که میدونه فقط به مدرسه

جمهوری اسلامی

طباطبایی‌ام ***
- آره، خیلیا میگن و خیلی دلیل
هم برا حرفاشون هست* اما حرف سر
اینه که این بابا و دار و دسته‌ش
از اون در اومدن تو* هیچکدومتونم
طرف ملتو نگرقتن *** اینا اسم
مشروطه طلبا رو با سر بر میزدن*
اینگیلیسای حرامزاده ***

چشم پیش پا را نمی‌دید و چیزی را
باز نمی‌شناخت و رهگذران را در صبح
سرد بهاری کلافه می‌کرد* نسیم یاورچین
یاورچین می‌آمد و به مه که نوی کوچه
معلنی مانده بود تن می‌سایید، اما
سکوت را نمی‌شکست*
گل میخهای طلایی که برقشان
را در غلظت مه، باخته بودند در چشم
مرد نکانی خوردند* صدای کشیدن
گلون در توی سکوت رفته کرد و در
گوش مرد نشست* در با شتاب، اما

پیش از اینکه دس مردم بهشون برسه،
رنگ عوض کردن و از اون یکی تر وارد
شدن و دوباره جلوی همون مردم
واباسدن، جلوی همون مشروطه خواه*
یعنی دوباره همون آتش و گاه‌ی
فدیمتون رویه راه شد ***

عکس را به‌زمین گذاشت* عینکش
را برداشت* با دو انگشت چشمهای
حسنه‌اش را مالید و بالحنی کتدارفت:
- وقتی دوباره فوراخانه‌تو جور کرد،
مدعی حکومت اسلامی شد* اونهم چه
حکومتی، مگه کسی ام مبتونست نفس
بکسه ؟ یعنی مگه کسی ام جرات داشت
جلوی حاکم شرع دربیاد ؟ ! مغازه‌دار،
که تا آن وقت ساکت ایستاده بود،
سا خنده گفت
- درسه، آقای صالحی* اما اینا
حرف اوناییه که هزارا صفحه عیست
سر نسخ می‌گذاشتن* اما خیلی‌عام
میگن که شیخ نمیدانسته کسی به کسی
چپ نیگا کنه ***
پیر مرد خنده‌ی بی‌صدای کرد:

و چروک صورتش را در خود فرو برده
و جای احتی باقی نگذاشته بود* تنگ
سر پری روی زانو گذاشته بود و قه‌ی
بلندی نیز که سر از زیر سال برون
کشیده و خودی می‌نمایند از پهلوی
چپش آویزان بود* سینه‌اس، اما،
از قطار فشنگهای چپ و راست خالی بود*
بیرمرد عینکش را بیرون آورد
و روی پیش‌اش سزاں کرد* قاب عکس
را برداشت و ناگهی به عکس قه‌و‌ای
رنگ و روح باخته انداخت* نوشته‌ی کم‌رنگ
زیر عکس را که دید، غیظ در وجودش
ریخته‌دواند و توی صدایش موج انداخت:
- مشروطه خواهان غرب در معیت
و غرض‌اش آقای شیخ محمد باقر سهار
دامه افاضانه پس از برقراری حکومت
فانوس !
عصی شد* چانه‌اش به ارجاس
در آمدن‌نگاهی به‌ما انداخت و با عمام
فیظ گفت:
- کیا تاریخ می‌نویسن ؟ کیا و از
کیا می‌خوان دست مایه‌ی تاریخو جور



نو این سهر خس و خود م که میدونی
از اونا بدش نمیدانم تازه خوستم ***
بغیون فکرش را بپراند و معطل نکرد:
- مدرسه‌ی اینگلیسیا!
- شیخ با تمسخر گفت:
- با این دک و پورت مری علوم
جدیده درس بدی؟
- ترس نمی‌گذاست معلم به خودش
مسلط شود. زبانش بند آمده بود.
نمی‌دانست چه بگوید، فقط با سر جواب
مثبت داد. شیخ، که از این حرکت
گستاخانه حشمتش رنجیده بود، دوباره پرسید:
- علوم جدیده ترس میدی؟
- عه، حاج آقا!
- شیخ با جلوتر گذاشت. حاله شوک همه
گلوی مرد را می‌آورد. صدای سح هیکل
معلم را از جا کند.
- مسلمانان؟
معلم خودش هم ندانست چطور
چیس جوابی به شیخ داده:
- عه، حاج آقا! سبعمی اشی
تشر!
خیال سح انگار راحت شد. دسین
را کمی سل کرد، اما با همان صدا
تعره کشید.
- اصول دین، اصول دیسو بگو!
معلم به خودش لعنت فرستاد که چرا
خیابان را ول کرده و راه صابری کوچه
را برگزیده و یا اصلا چرا سم ساعی
زودتر و یا دیرتر از خانه نروده
است که گیر این اجل معلق نباشد.
اما دیگر وقت این جور فکرها نبود.
خودش را جمع و دور کرد که اشیاء
سکند و با صدایی لرزان گفت:
- اول، اول بوجد، دوم سوپ،
سوم معاد، چهارم عدل، پنجم امامت ***
و بی‌اختیار در دیالوگ حرفش گفت:
- انشعاده محمد رسول الله!
- شیخ بی‌رحم و بد فهم را پایین آورد.
ساعتی معلم به یکباره فرو افتاد
و صدای نفس بلندش نوی سکوت شنیده
شد. شیخ با پهنای همه و سبب
چندین بار به بازوی مرد کوبید و
با صدایی که دیرتر معرعه سبب شود،
گفت:
- مسلمان شاید اینقدر به دک و
پوزش سره!
و دندان سرخ سایید. همه را سون
غلاف فرو کرد و در سرابری کوچه به راه
افساد. معلم می‌خواست "حدافاطه"
حاج آقا "می‌گوید، اما دلش راضی
نشد. چند قدم رقص شیخ را ساسا
کرد و، خیالش نه راحت شد، با سرعتی
که انگار تمامی پاهای سهر را به عاریه
گرفته باشد، در سر سالی کوچه شروع
به دویدن کرد.

بیچاره بود و مدام را می‌آورد. آفتاب
س داغش را سون کوچه کشانده بود
و تلاش می‌کرد همه چیز را در آتش
خود بسوزاند و ببلعد. خلوت و سکوت
کوچه را پیچ پیچ دو سر بچه، که در انتهای
دیوار مسجد پلاس بودند، دردم
می‌ریخت. پوست صورتهای سوخته و
چروکیده‌شان از چرک و آب خشک
سدهای سنی کبره بسج بود. چشهای
سرمه‌شان دو دو می‌زد. شکم‌هایشان
باد کرده بود و با پاهای و دستهای
لاغر و اسخوانی‌شان غریبه و بی‌خاسب
می‌نمود. یکی‌شان چهار دست و پا
روی زمین سسج بود و در همان حال
بالا و پایی را می‌پایید و سکوت
کوچه غراسانش می‌کرد و آن یکی روی
گرفته‌ی او ایستاده بود و با انگشتان
نازکس کاه گل دیوار را می‌خراشید
و می‌کند. گرسنگی سوان در دو را گرفته
بود و دایمی آفتاب نه مانده‌ی این
سوان را می‌سوزاند. آنکه سسج بود
اضطراب در عمق چشمانش خانه کرده
بود و درد سون گرفته و کمر صعبش
می‌دوید و می‌فاده‌اش را دردم می‌کرد.
مدام گزشتن گچ می‌کرد و، در حالی که
می‌کوشد ریشش را ببیند، غر از کاه
با صدایی گویا و به ناله می‌گفت.
- روداش جعفر. بی‌یالله مرگم!
اوناعا، صدای یا صیاد. روداش،
خسج سدم.
و جعفر، که گوش از این ساله‌ها می‌
نخه بود، ناخن زیر گل خشک و سوخته
فرو می‌کرد و آهسته می‌گفت:
- به دره طاقت سیار، حبیب، این
موم مینه. آخه خیلی بالاس، دستم
نمی‌رسه!
حبیب، که طاقش طای شده بود،
برای چندمین بار نالید.
- اونچارو ول کن جعفر. اس همه
کاه گل رو دیوارا غس ***
جعفر غصاسی شد و غر رد:
- صد دفعه بهت قسم، سمعی اون
کاه گلا دیوادمی آملک داره، آدمو
کور میکنه ***
کاه گلهای پایی دیوار را نالید و
ساراس سسموندند و ریح حشوها سلهای
زخم کج و معوجی که بیرون رده بودند
شاه مسان و حسبوگر آنها را می‌آورد.
جعفر پیچ‌های پایش را سر گرفته‌ی حبیب
سرد و خودش را بالا کشاد. مراد
کوباسی از دوی کشد و انگشتانش
یک یک کاه گل سرون را از دیوار کند.
حبیب سوانست حمل کند، کرده حالی
کرد و جعفر به زمس غلشید. درد سون
سکم و زانوهای جعفر درود، اما او
به روی خودش نیاورد و کاه گل را محکم
دی انگشتان کوچکش سسرد. نتاغش
راه که از سادی کودکانه‌ای می‌رند
شده، به حبیب دوخت و فاختانه کاه

گل را به او ساس داد. هر دو جدیدند.
حبیب زیر بل او را گرفت و بلندش
کرد و با خم به طرف کوچه‌ی طافدار
پشت مسجد دویدند.
جعفر به دیوار تکیه داد. سوز نفس
نفس می‌زد. با انگشتش کاه گل
را اندازه گرفت و وسطش را پیدا کرد.
چپاسه زد، کاه گل را روی زانویش
گذاشت و با فشار از وسط نصفش کرد.
نصفش را به طرف حبیب، که با دوی
او را می‌نگریست، دراز کرد و نصف
دیگرس را به دندان گرفت و شروع
به جویدن کرد. یکی دونا گاز که زد،
خنده‌اش گرفت. رو به حبیب کرد،
اما دهانش باز ماند و حرفش را از
پاد سرد. پیه زده پرسید:
- چرا نمیخوری؟ خوب سمیاد؟
دست کم از آب خالی که سینه‌ی ***
حبیب کنارش سست و با محس
تفت:
- چرا، حوسم صاد، اما خواهرم دو
زوره که سچی نخورده. همه‌س آب
مخوره. میخوام بیرمس را اون.
دنداهای جعفر روی کاه گل ماند.
فقط یک لحظه فکر کرد و به دنبالش
که از آن کاه گل خودش را کند و به
طرف حبیب دراز کرد و گفت.
- میکی کاه گل سکم آدمو یاره
میکنه. دو میکی راس میکی؟
حبیب در حالی که با حرص کاه گل
را به دندان می‌گرفت، جواب داد:
- نمی‌دوم. ولی میکی آب خالی ام
سکم آدمو یاره میکنه ***
- و صدایی که از کوچه‌ی بالایی
می‌آمد سون کلامش سرس دوات و
لیپایش را به هم دوخت. سگاهی به
جعفر انداخت. غر دو آهسته کاه گلهای
را سون حبیب پیراهنشان گذاشتند.
سهایس را یک کرد و از کوچه‌ی
طافدار بیرون آمدند.
خلون خاندی حاجعلی آقایی
کسانی غوغا بود. جماعتی که
کاه‌های سفالی و جامهای مسی در
دست داشتند عرض کوچه را پر کرده
بودند. همه به خم فشار می‌آوردند.
داد و پیداد راه می‌داختند و سعی
می‌کردند زودتر از دیگران خودشان
را به درگاه برسانند. سگاههای حبیب
و جعفر یک دم روی کاه‌ها و دندها
سکند و بعد غر دو به سون خانه
دویدند. حما حری شده بود. کاه‌های
حالی سون حمر حوسی می‌دادند.
چند قدمی پایی بر از جمعیت، یا
سبب کردید و ایستادند. دو نفر کنار
دیوار دراز کشیده بودند. جعفر جلوتر
رفت و سگاهی به آنها انداخت.
سک‌هایان آنقدر فرو رفته بود که
با گرده‌هایس یکی می‌نمود. اگر

پیراهن سشان سید حما می‌شد پیش
و بلندی روده‌هایشان را دید. نگاه‌شان
را به آسمان دوخته بودند و همه‌ی
دایمی و نور آفتاب را به سفیدی زرد
شده‌ی چشهایس مه‌مان می‌کردند.
یکی‌شان دندهایش را روی سکس
قلاب کرده بود و آن یکی دست و پا
گشاده در زمین کوچه به صلب کشیده
شده بود. جعفر، سات و مهبوت،
سگاهشان کرد. حبیب سرش را جلو
سرد و در نگاه یکی‌شان حیره شد. غراس
در مردمکهای آس سسج‌های موج می‌زد.
سون چشهای آن یکی را خم گاه کرد.
کرته‌ای از ترس چشهای آبی در
سیمایش پاشیده شد. به طرف جعفر
رفت و، گچ و گنگ، پرسید
- ایها چی سده؟
جعفر دستش را گرفت و به طرف
جمعیت کشاد و گفت
- سکه دفعه‌ی اوله نفس می‌سسی؟
خب مردن سیده. از گسنگی مردن!
حبیب به دنبال جعفر کشیده شد،
اما سوز چشهای آبی سسج‌های سون
دغش می‌چرخید و با او حرف می‌زدند.
می‌سوانستند خودشان را جلو
سکند. بزرگ‌ها چنان فشار می‌آوردند
که غمرمکن بود آنها سوانست راسی
به جلو ساند. صدایی بلند شد و
بغدی صدا را سید:
- ساکت سشان! سریس کار! حاج
آقا سسرت آوردن ***
سکوت آمد، اما سرها و ساعها،
کاویده و مهبوت، پلاس می‌کردند به
جلو حردن با اس مخی را از نزدیک
سسد. یک سای در بزرگ حاسی سونتی،
که دو نفر طلهای با جوبهای بلند
و سراسده روی کوسای دو طرفش
ایستاده بودند، روی پاسه چرخید
و باز شد. آنچند قد بلند و سیمایی،
که اهم از سون ریسهای حاسی و حال
گوسی رضی که در کوسای چشش
سسج بود می‌بارید، با پیراهن سفید
بلندی که تا سح پایش می‌رسید و
نعلن‌های زرد رتنی که زودتر از او
راه می‌چسند، در حالی که آرام آرام
رسهایش را سوازی می‌کرد، در
آسادی در ظاهر شد. نفس از کس
بیرون نمی‌آمد. آنچند سیماس و سر
سری سگاهی به جمعیت انداخت و
اهم سورش را سون صدانش دوات:
- چه خبرونه سلوع میکنس؟ باید
فسون سارون سا جلوی سنا در بیاد
بدارین مردم سا حمال آسوده به نغازی
بجوش، به دفعه اسراحت کنس. می
سعدیتم، ملسا کار و رندگی بدارین!
یکی از میان جمعیت حروسد.
- کار و رندگی ما همه‌ی که دسال
به لطف سون کوفش از صبا سنا
سک دو سزم، حاسی، ساعا ***

آخوند نگاه غضب آلوده‌ای به یکی از فلجاقها انداخت و با گوتتهی چشم اشاره‌ای کرد و او از روی سکو به میان جمعیت برید. صدا قطع شد و به دنبالش هن و هن قلچمان و فریاد "مردم، مردم" آنکه زیر چوب افتاده بود تن سکوت داغ سدازظهر را خراسید. جمعیت بی‌اختیار میدان داده بود. یکی دو نفر سنان را شکستند و قلچمانی را از عقب بعل کردند.

- ولش کی بابا، نههید...
- چه خبره؟ مگه فرس چوب منی، عمو؟
- مگه چود مسلمان میکی، سی انصاف؟ خب حالا به حرفی زد... زنی ناله گنان جمعیت را شکافت و جلو دوید. خودش را روی مرد انداخت و فریاد زد.

- بی‌انصافا، از خدا بی‌خوار، از خون سرامم چی میجویی؟ مگه چی گفتم؟ خون مردم سو سیسه کردین. مگه دروغ میگه؟
زنها به پیچ افتادند. دو نفران جلو رفتند، کنار زن چپاچه زدند و چادرش را که رها شده بود روی سرش انداختند. بعضی زن ترکید. دست به سیسه‌های گوتته، سر بالا کرد و دوباره فریاد زد و کوچه را لرزاند.
خدا! پس نو کجایی؟ چرا خفاص مارو از اینا مشغور؟ پس کجایی؟
سعه‌ی آخوند بلند شد و نوی صدای بعضی کرده‌ن رن دوید:

- خفتون نگه، ضعهه! سو روچه به این گه حورنوا؟ نکه دلب عوای چوب و جوال کرده؟
و با چسپهای دریده یک دور جمعیت را از نظر گذراند و دوباره عوار کشید:
- صلوه طهری اومدین من سرگردنه در حونه‌ی یه سده خدارو گُرفس، دو فور و نیم‌توم باشه!

زنها دور زن که عزازی افتاده بود حلقه زدند و از رمی بلندش کردند. چند سعهی سر وقت مردی که زیر چمان خوین و مالن سده بود رفتند. حالا غرغره جمعیت سکوت را درهم می‌سخت. صدای آخوند، که زور می‌زد تا به مایه‌ای از دلسوزی در آن سداوند، بلند شد:
- میخوام یه گوسفند در راه خدا قربانی کنم. عو وقت گوسفن حاضر شد، بوکرا جودنوش شیان پختن میکن، اونم حفظ سین آدمای مستحق. دیگه سرب پی کارتو و اینقدرم شلوع نکس!

مکتی کرد و دوباره سر زد.
- آخه، چرا سما خجالت نمی‌کسن؟ برا مسلمان عسه که سگ من گُرسه. خدا قهرش میاد...
و ناله‌مانه سرب‌های داد. سرگشت به طرف ساخمان انتهایی حیاط به‌راه

افساد.

دسته‌های امبد بریده‌ی جمعیت با کاسه‌های پاییں آمد. حالا تنها زمزمه‌هایی گونا به پیشان رد و بدل می‌شد:

- پس نمیخوان گوتته بدن...
- آقا گفت که گوتنارو سیانه تقسیم میکنن، اونم بین مسحقا!
- یعنی مسحقا کیان؟
- حنفا نوکراش میبرنش برا خودسون...

- چقدر ساده‌ای بنده خدا! این گوتتا همهش میره اندرون. کی از خودس مسحقنره؟ تازه، مگه معرخر خورده بیاد اوسارو پس من و تو نسیم گه؟!

- انگار باید بریم به جای دیگه. سبش قراره خونه‌ی حاج سید میرزا هم گوسفند قربانی کنی...

- مگه از اون طرف نبودمی؟ اونجا جمعیت کوچه رو بند آورده...

یکی از نوکرها گوسفندی را، که به کسه شدنش در نمی‌داد، از کنار دیوار حائط کساند جلوی در و عمانجا سهریس کوبید. فضا بپر محل، که پیچ سس مامی می‌شد دگانش را نخته چبری گُفت و حلو آمد. یکی از نوکرها پاهانش را روی دست و پای گوسفند گذاشت و به فضا اشاره‌ای کرد و گفت:

- بر! این حوری برا حوتتم راحت نره...

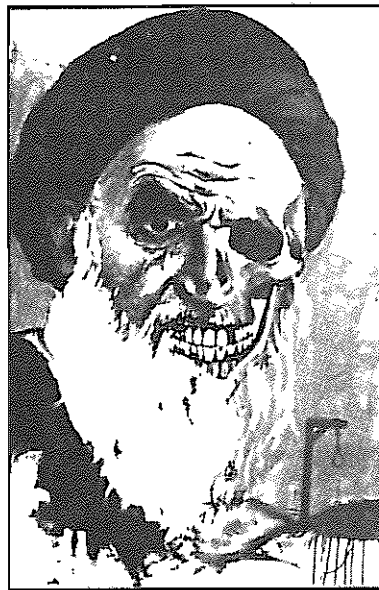
چسپهای فضا از تعجب گُرد شد.
- چه جوری سرم؟ آخه کی تا حالا این جوری گوسفند قربانی کرده؟! سکی از فلجاقها سرش را جلو آورد و گفت

- حاج آقا فرموده گوسفند رو به دس عیج احد الناس ندین. حالیت شد؟!
فضا لبی برچید و اخم کرد:

- آخه چه جوری ببرم، پدر بیامرز؟ این جوری حروم میشه. تازه مگه من میخوام گوسفند حاجی رو جلوی این عمه جسم بذرمد؟

- آگه نمیتونی ببری، بروم به فضا ب دیگه خبر کنم. نوبرتو که نیامودی. اونسی که تو سهر زیاده فضا بیکار...
فضا سرب به تصدیق جنباند و زانو زد. چند دفعه این یا و آن یا کرد و بعد سر گوسفند را نوی بچه‌اش گُرفت و کارد را به گلوش نزدیک کرد. هنوز کارد به پشم گوسفند نخورده بود که چند نفر حمله آوردند و کاسه‌هایشان را زیر گُرس گوسفند گرفتند. نگاه فضا روی صاحبان کاسه‌ها دور زد و دنبال زن و بچه‌اش گشت. اثری از آنها نبود.

بعضی گلوئی قضا را بر کرد. دندان قروچه‌ای کرد و کارد را به گُرس گوسفند کشید. خون شک زد و بیرون جهید. خوش سانس ها، که خودشان را جلوتر کشیده بودند، کاسه‌هایشان از خون گوسفند رنگین شد. یکی دو نفر، که خون بیشتری گیرتان آمده بود، خودشان را از زیر دست و پای جمعیت بیرون کشاندند. کنار دیوار چمانه زدن و خون گرم را سر کشیدند. نفس‌ها با آه و حسرتی در گلو و دهانهای باز به آنها خیره شده بودند. هنوز جان به تن گوسفند بود و نگاه مسلمانهای کاسه به دستهای روی ته مانده‌ی خونی که آرام آرام از گلوئی بریده بیرون می‌ریخت خشک شده بود که فریادسای برد آلوده یکی پس



از دیگری برخاست:

- آهیی... مُر...مُ...

- کک... کک مسلو... نا... کک...

سرها به‌سوی صداها برگشت. آنها که خون گرم را سر کشیده بودند، یکی پس از دیگری، دست روی شکم‌هایشان می‌گرفتند، توی کوچه پیچ و تاب می‌خوردند و هن می‌زدند. شکمهای گرسنه خون گرم را پس می‌زد. خون سیاه با زنده‌های تلخ و بویناک از گلوها بیرون می‌زد و کف کوچه را به خود می‌آغشت. عمه بهشتان زده بود، اما آنها که جلوی گوسفند زانو زده بودند هنوز با دستهای لرزان کاسه‌ها را زیر خونی که دلمه می‌ست نده داشته بودند. فریاد دیگری توی جمعیت پیچید. فریادی که ترس پاشید و این بار منتظران خون را هم به خود خواند:

- فرار کنین! آشبع مدباقر...
آنها که استغراغ کرده بودند یک لحظه نگاهشان را به بالا و پایین کوچه دواندند. دردشان با ترس درهم آمیخت و ناله‌های ملنسان روی بقیه چرخید. چند نفر به‌سویشان دویدند و جسمهای نیمه جانشان را به کول کشیدند. بهت یک لحظه توی کوچه خیمه زد و به دنبالش صدای دویدن بی‌مهابای جمعیت، که با ناله و فریادشان در هم می‌آمیخت، بر سر سهر آوار شد.

کوچه فرق شده بود. تنها صاحبان دو جفت چشم که آفتاب را به خانه‌ی خود می‌خواندند کنار دیوار دراز کشیده بودند و یک تکه کاه گل بزرگ ماله کشیده نیز کنار استغراغ سیاه رنگی که بوی شد خود را در تمام کوچه می‌گستراند افتاده بود.

تجیح محمداقربا با گامهای بلندی که عیایش را به جلو و عقب یرت می‌کرد، در میان چند نفر که لوله‌ی تفنگهای آویخته بر سانه از پشت سران بیرون زده بود، به طرف خانه‌ی حاجعلی آقای کبابیانی می‌آمد.

+ + +

عوز ستاره بر آسمان بود و صبح سر بر می‌افراشت تا بازمانده‌ی شب را براند. قبرستان میرزا تقی محبی به این شلوغی را در خاطره‌اش نمی‌یافت. زنها، مردها، پیرها و جوان‌ترها، گله به گله دور هم جمع شده بودند و حرف می‌زدند. نگرانی و ترس دست به دست داده و بر چین و شکن صورتها سابه افکنده بود. حرفها بی‌پهانه می‌نمود و عمه سعی می‌کردند ترس و سرمای صبح را با حرف زدن از خود برانند. دیشب آخوندها روی منبر گُفته بودند، دیروز ده پانزده نفر توی

زارعا جار کشیده بودند و با دها
گوشها و زبانها این خبر را بر سر
هر یو کرده بودند که هر کس نتواند
داد پیش از نماز صبح به قبرستان
روا تفر بکشد و اگره کند، از امر
بپ ریشی بریده است. حرف، حرف
بج محمد باقر بود و اما ن وقت
بخت پرگشتی ای عمان موقع حتی
ای نماز به مسجد رفته باشد و شیخ
این جریان یو ببرد که واویلا !
صدای ونک ونک چه مایی که از
ما و گرسنگی توی بعل مادرانسان
ل می خوردند، صدای آواز خر و سبایی
از دور و نزدیک رچی می خوانند
با زمانه ای قشون شکست خورده
ب را بتارانند، صدای سرفه های
مدار پیرمردما و پیرزنهایی که نفس
ی سینه عا نشان تنگی می کرد با صدای
ی دو فاری، که مثل خروس بی محل
ار قبرها نشسته بودند و صدای
خوشنایندگان غم می پرانند، درهم
ن آید و انتظار را کش می داند
چند نفری که روی یال تیهی
روستان ایستاده بودند چشمهای
هم شرده سا را به انتهای کوچهی
جی دوخند. چین و سکن پیشانی ها
زد، اما خوشحالی سر آمدن انتظار
ی چهره ها نشکفت. صداهایی
فاست و یایینی را به خود آورد.
- اومدن ! اشیع مدباقر و بقیه !

می‌آویخت» از دو سوی حلقه، دو رشته زنجیر، مار گونه، آویزان شده و در انتهای به مح دستش گره خورده بود و سنجینی می‌کرد» از وسط همین زنجیرها رشته زنجیر نازک‌تری آویزان بود که سرش را تفتنجی‌ها در دستهای خود گرفته و زندانی را مهار کرده بودند» هرگاه به‌سوی ستار می‌چرخید و نگاهها از نگاه او گُره می‌خورد» زمنه‌هایی از گوشه و کنار برخاست و به‌سرعت بدل به ولوله شد:

کرده طرف گزیده، اما گزیده نرفته و
ستار دمنالش نرفته. بعدش معلوم
شده که بنیر ستار به یه بنده خدا که
از اون نزدیکی رد می‌شده خورده و
اوئو گشته. من نمیتونم ایمانو بدم
و بگم ستار با اون مغتول بیچاره خورده
حساب داشته. خودش میگه که اصلا
اون مرحوم نمی‌شناخته. خانواده‌ی
اون مرحوم من با دیروز رضایت ندادن
که ستار بهتون بده پیرداخت کنه و
بار گناهشو سبک کنه ***

ندادن ؟ اصلاً کسی اونا رو دیده ؟
کسی اونا رو میشناسه ؟
چند نفر، خشمگین و عصبی، توی
دلشان به سیخ و زمین و زمان فحش
می‌دادند. خون خونشان را می‌خورد
و مدام این یا و آن یا می‌کردند.
فریاد سیخ دوباره برخاست:

را به هم مالید و فداش را از کمر بیرون کشید. دل نوی دل کسی نبود. اشکهای ستار روی صورتش خشک شده بود. ساکت و شگفت زده، گاه شیخ و گاه مردم را نگاه می کرد. خیلی ها سراسر را، پایین انداختند تا قهقهه می شنیدند. که در سفیدی صبح روشن تر می نمود، نپیندند. صدای وحشتناک شیخ نوی فریادش صغیر گشت.

«یا ایُّهَا الدِّينُ اُتُوا كُنْ بِعَلَيْكُمْ الْفِصَافُ فِي الْفَتْلِ الْكُزُّ بِالْكَزِّ وَالْعُقْدُ بِالْعُقْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى»
یعنی ای مومنین، حکم فضا ص طوریه که تما میسوزین مرد آزاد رو به جای مرد آزاد و غلام را به جای غلام و زن رو به جای زن فضا ص کنس. این آیهی سرفرازه. این فرمان خدای سبحانه و ما کوچکتر از اونیم که بخوایم این فرمانی اجرا نکیم. من دعا میکنم که حق باری تعالی شما فزونی بده تا بتوسیم امروز در پیشتان سر بلند بسم ...

یعنی اگه به جای سارکنیکی حاج تقی سکدارم بود باید فضا ص میداد.

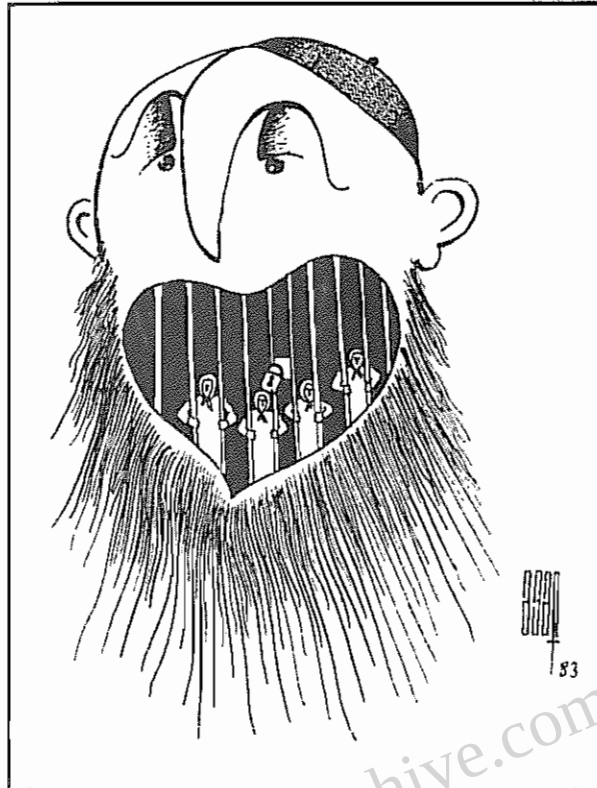
«والله نمیدونم، من حسن، فقط میدونم اگه حاجی تقی سکدار جای سار و امیناد، آ شیخ مد سافر برا سام سنن محام می موند ...»

شیخ دستی به ریشهایش کشید. سر سوی آسمان کرد که از ستاره ها عم حالی شده بود. چند لحظه آن لبهایش را حنابند. صدای حق حق گریه از سوی جمعیت برخاست و شیخ را سرفروجه کرد: «اوتا کی ان گریه میکنی؟ چرا گریه میکنی؟ این گریه ها آیس روور فیامتون میبندد! هر کی گریه کنه عمی ثوابی دساو با گریه میسوره و از بین میبره. چرا گریه میکنی؟ مویطاشی اثر نکرده. تمبایی ند و چنان نعره ای کشید که میکشش را سکان داد.

«خفه سین! خفخفون بگیری! صدای گریه ها آرام شد و رو به خاموشی گذاشت.

«منه سح مد بافر عمیه نمیده هر کی گریه کنه و عر کی بنونه یکی رو مد گریه سدازه روز قیامت با انبیا محصور میسه!؟»

«خدا پلویو بیامرز» کی این بابا گف که گریه برا آدم بدست ثواب داره؟ اونم برا بدبختی مت سار ... شیخ فقهی لحت را دو دسی چسبید و به طرف مردم رفت. تمکلی عا از چپ و راست جلو و عقب دوره اس کردند. به وسط جمعیت که رسید، ایستاد. نیم می مودیان به رت نسانند و با صدایی بلند پرسید: «کی میخواد حکم خدا رو اجرا کنه؟»



جام را به یک سو پرت کرد و سر سوی آسمان برد:

«خدایا خودت که شنیدی چی گفت! و به طرف مردم برگشت و نگاه دریده اش را به آنان دوست:

«شنیدین چی گفت؟ شنیدین؟! منتظر پاسخی نماند و سر بر گرداند. با دست اشاره ای کرد و تفنگچی عا با اسلحه ای او دور ستار را، که سر به زیر انداخته بود، حالی کردند. صدای ییر غیظ و کشیده ی شیخ بلند شد:

«سار! سار آرام آرام، و در حالی که شغیفه های از خشمی تازه دهان گشاده مرتعش می شد و لب می جوید، سر بلند کرد. هنوز گردن راست نکرده بود که شیخ کف بر لب آورده و خروشان فریاد زد:

«ییریا علی ... ییهای فقه به بیانی ستار کول ... سار با مدت معقب پرتاب شد و نفس با صدایی درد آلوده از گلویش بیرون زد:

«غاع ... غلو بلویس خورد اما خودش را نگذاشت. سرش به دوران افتاد و شیخ شد. چشمهایش سیاهی رفت. درد خون عام بدس دوید و از خود سجودش کرد. شیخ معطل کرد و در یک جسم به هم زدن همه را بون دست چرخاند. سار خنور از درد گنج بود و فرسود، گرد به خود بماند که شیخ نعره ی دیگری کشید:

«یا حسن ... و دستش را معقب برد و با سرعتی که از جتنی تارس بعد می نمود با سرعت فقه را به گلویش ستار کوبید. سر سار همچون پر کاسی یرت شد و خون از گردن سار سس سس زد و به هوا جهید. آسمان سرپی صبح که سس می شد. زنها جع کشیدند و از حال رفتند.

فریاد خفه و گندار "وان" مردم سوی فرسان پیچید و مرده ها را نگاه داد. فغلی عا سسسان زده بود. فریاد چه عا ترسیده مدنیال جع مادریا دود. سح مرده ها را به هم زد و از سگاف ساریک پلکها نگاه کرد. میخواست مضمش سود که این خیکل ستار بود که یک لحظه سسکان و بی سر بر جان ماند و بعد دسهای بی اختیار به ملا کشیده شد و گردن را از حلقی آغس و زخمی رها کرد، خون آلوده غلو بلویس خورد، نه سک فاحه کوسیده شد و به زمین غلید.

حون و خشم به جسمهای مردم دوید و دسهای سس مت شد. پالعی ستار خور سکان می خورد. خون از گردنش، از سر بیسن که هنوز در خشم غرق بود، بیرون می رخت و خاک سرد و

یروزدگارا این بدسجم بیامرز! سرش آویخته شد و نفس بلند کشید. فقه را زدن به دل زد و کف دسهایش را به صورت کشید. به طرف یکی از فغلی عا رفت و چیزی به او گفت. تفنگچی به طرف حوضخانه ی مسجد دوید و پس از چند لحظه با جامی پر آب برگشت. شیخ جام را گرفت و به طرف ستار دراز کرد:

«بگری! بخور که سسنه از دبا نری ... و، با حسی که به یکباره در صداس دویده بود، بلندتر گفت:

«مدای لب نشنت بسم، آفا! فقیاهی سار دگرگون شد. ختم صورتش را گنگون کرد. میخواست فریاد بزند، اما بعض گلویش را چنگ می زد.

«آب مرا چمه؟ چسما سح فواخ شد: «برا اسه که نسنه از دسیا سری. بخور و اهدسو بگو! صدای سار از بعض حالی شد و خشم جایش را گرفت.

«نمیخوام! آ آب میخورم و نه نسند منم! «خون به صورت شیخ دوید. آب را به صورت ستار پاشید و حوارید:

«ای بدبخت کافر ...»

کی میخواد از ثواب آخرت بهره ی بیسزنی بهره؟!؟

نگاهها از نگاه سربار سح رم کرد و به زمین دوخته شد. چند دقیقه آن در سکوت گذشت. کسی حرفی نزد. شیخ دنبال حرفش را گرفت:

«هر کس که میخواد حکم خدا رو اجرا کنه، عر کس که میخواد ثواب بیره و گردن این فائل رو بزنه، باید نماز صبحس عیجوقت فضا ندسده پاه ... حالیسون شد!؟»

دیگر کسی به شیخ نگاه نمی کرد. آنها که معقب بودند که گاه به فیافه ی درمانده ی ستار نگاه میکردند. نوی دل عمه نوقان برپا بود. سسم شیخ کش آمد و لبهایش را از عم گسود:

«پس کی نیس که نماز صبحش فضا ندسده پاه، نه!؟»

باز هم سکوت بود و سر عا آویخته.

فغلی عا، به اسلحه ی شیخ، جمعیت را سگافند. شیخ به طرف گلدسته ی مسجد، که به آسمان تنوره کشیده بود، رفت و ایستاد. دسهایش را با فقه به سوی آسمان دراز کرد و، در حالی که رنگی از عجز به صدایش می داد، تاله کرد:

«خدایا، یروزدگارا، حودت میدونی که باقرت نا حالا نماز صبحس فضا ندسده! حدایا باقرت رو سفید کن!

تیره ی گویستان را بیدار می کرد.
صدای شیخ، که خوشحالی در آن
موج می زد، برخاست:

خدا یا شکر!

مردم نگاهی خوردند و یک قدم جلو
آمدند. زنجیرها توی دستهای سار
مانده بود و ترس را از یاد جمعیت
می برد. برق هراسناکی در چشمای
شیخ دید. یک قدم عقب نشست. فمه
را بلند کرد و فریاد کشید:

— برین سرنماز برآش دعا کنین که
آمرزیده بشه، گرچه کافر از دنیا رفت ...
و آرام و چابک به میانه ی تنگنچی ما
خزید.

تنگنچی ها با ترس زمزمه کردند:

— بریم وضو، آقا؟!!

شیخ شگفت زده نگاهشان کرد.
چشمهای خون گرفته ی مردم و جسد سار
بنده ی ترسهای دنیا را در صدای شیخ
دوانده بود:

— نه، اینجا نه! میریم خونه.
اونجا نماز میخوانیم ...

صبح دیوار بلند شب را سگسته بود
و غبارش را از پهنه ی زمین و زمان
جارو می کرد. تاریکی گریخته بود و
کم کم عمق چیز به صورت واقعی خود
در دیده ها می نشست.

+ + +

جمعیت، زیر چادر بزرگی که بر
حیاط مسجد جامع سقف شده بود، نشسته
بودند و عرق می ریختند. دود سیگار
و چیت، شرعاً و آیینی را که شعاع
گونه از وسط چادر شروع می شد و تا
انتهای آن، تا دیوارهای گِردا گرد
شیشان، پراکنده می شد، در حاله ای
مکثر فرو پوشانده بود. نور آفتاب
از سوراخهای جا به جای چادر همچون
شهاب راه می جست، دودها را
می تکافت و در میانه ی جمعیت فرو
می چکید و عرق از تشنه ی سرون می کشید.
آخوند بالای منبر وعظ می کرد.
عده ای به گوش بودند و عده ای دیگر،
دو نفر دو نفر، یا چند به چند، با
عم به گپ نشسته بودند. حوصله ها
سر رفته بود. آخوند از سالیهای پیش
می گفت: از عدل و داد حرف می زد
و می خواست حرفها را با کنایه به
امروز بچسباند. لحن کلامش بیشتر
به دلگیری و دلنگی پیلو می زد تا
به ختم عصیان:

... اونایی که سنتون بالاس،
اونایی که پیترن، باید خوب یادشون
باشه. دارم از گرانی حسادت و غبت
حرف میزنم. از اون سال و سالیهای
بعدش. اونایی که یادشون هس به
بقیه بگن. بگن که نوی همس شهر
خودمون چه عدل و دادی برقرار بود ...

صادی سوار سوار کنار دکانش، نیس
دالان جنوبی مسجد، چپانه زده و
گوش به حرفهای آخوند سیده بود.
گاه به گاه نیسمی می کرد یا اخمی
توی صورتش می دواند و حرفهای آخوند
را پیش خودش حلاجی می کرد. حرف
آخوند به گرانی حسادت و غبت و
عدل و داد که رسید، صادق چکس دهنه
کوناخش را با حرص به زمین گوید.
گونه سبیل تارک پست لاش را از
حتم بدندان گرفت و به حس که
کنارش نشسته بود رو کرد و باغیظ گفت:

— آخه نمیدونم یکی تو این جمعیت
نیس که جلوی این آخوند در بیاد؟
نمیدونم یکی بیس به این بابا. گه
اگه اونایی که از گروسی حسادت و غبت
چیزی یادشون موند زبون باز کن،
شما با این کون کلهی تون چه غلطی
میکنی؟! میدونم، انگاری فتدای
همه ی اس جاعنو دروز پیچیدی ...
حس ابرویی بالا انداخت و با
احضاط گفت:

— چرا حرص بیجود مخوری، صادق؟
نازه می مکر نمکمون خودم از اون
سالا جیری یادک مونده باشه. آخه
اون سالا تو خودت بچه بودی ...
صادی از حرف حس بیشتر عیض
گرفت:

— بچه اوبه که تو فتداده، حس
جون! سازه، من بچه بودم، بابام
که دیگه بچه نبود. من میدم اون
سالا چه بدجنسی چون مکند و هزار
در میزد تا شک کوچ و کلفتو سر
کنه. نازه سر که چی بگم، به لطفه
نون جور کنه که ما از کشکی نمریم.
بعدش مگه حدوث یادت رفقه چقدر
اون سالا بدجنس کسیدیم و تون سیاه
سن زدیم؟ اونم ما که باباعامون
به حال خودسون رو سیاسی داسن.
وگرنه اون سچاره ها که دیگه عجبی!
نکه تو عم بادت رفقه، حسن؟
جمله ی آخری را با پیورشد گفت.
سیگاری گوسه ی لاش گذاشت و آنس
زد. حواس دوباره پی حرفهای آخوند
رفت:

— زبونم ذال، عقت فراوان فاصله،
من که نمک اذن عدل و داد نیس.
آخه مگه سببه تو روزگاری که یادشاه
کنور امام زمان رو تحت نسته عدل
حاکم ناسه؟ نه! زبونم لال شه اگه
بخوام اس حرفا رو بزیم. من فقط
محوام بگم اوبقتا مرحوم آسین محمد
سافر بهاری، که یادشاه ضلاله عم
قبولش داشت، چنان عدل اسلامی
رو برقرار کرده بود که آب از آب کسان
نمیخورد. طوری عمه ی کارا رو رو برآه
کرده بود که اصلاً عیج کس گرنه
می موند. مخوام بگم که اگه اون
مرحوم نبود و عدل اسلامی، حکومت

عدل اسلامی، برقرار نمی شد، تو اون
سال فخطی معلوم نبود چقدر آدم میورد
و چندتا خانواده بی سرپرست می سد.
حیفه، حیف که شما جووایا یادشون
نمیاد، هرچی ام که من بگم باز نمیتونم
حق مطلبو ادا کنم. آخه اون مرحوم
چنان فضا ص اسلامی رو برقرار کرده
بود که عیج کس جرات نمی کرد به ناموس
کسی چپ نیگا کنه. عیج کس حرارت
نمی کرد حق کسی رو پامال کنه. اصلاً
سعه حاس و اماش بود. بیپه روزگار
نمیس یادشاه خودمون که خدا عرار
سالمش کنه. خودتون که می پسس،
به کوری جسم دشمنای اسلام، اذن به
رعیت نرسیده؟ که رسیده! آسایوادی
نچنگیده؟ که چنگیده! من مسلم فقط
باید علما عم نظرونو کن. که خب
مسلمه زغای مملکت به حرف علما
گوش می کن. خب، وستم اینجوری
سده، وقتی یادشاه اسلامی سد، یعنی
حکومت اسلامه دیگه ...

صادق حسایی خوش آورده بود.
گوسه ی یلکهایش می پرید و رنگ
گوسه اش به سرخی و کودی می گرید.
روی خنخش با حس بود، اما نگاهش
را به بازار فتاده بود:

— ای حرمزاده! حالا دیگه سیخ
مد قاطر تون بده شده؟ عجب زبونه ای
نداره. غام، قدیمه راس می کشن، برف
میاد و روی گه و کثافتا رو می پوشونه.
دلم میوزره برا! اون جووایا، اونایی
که اون تو تمشش و خمر بدارن که
چی به چی بوده و این آخوند ناگس
داره سرون شیر می خاله ...
حس به میاں حرفش پرید:

— چرا عقت میزدی صادق؟ به سید
اولاد پیغمبر چیگاری دار؟
صادق سرگرداند و نگاه خنصر
آزمیزی به حسن انداخت:

— حالا دیگه تو عم ...
بقیه ی حرفش را حورد و ریرلب
چیرغاسی غر غر کرد. حسن نگاه و غر
غر صادق را نادیده گرفت و دوباره
سروع کرد:

— خب، منم قبول دارم که اون وفنا
حلی حرا بود. شاید این سدم به
چیرای سنبده و حالا داره نقل مکنه.
ساید اوئم استنباه سنبده، اما اس
دلیل سببه که تو بهس حس بدی.
آخه ...

صادی نگذاشت حرفش را تمام کند:
— کدوم سید؟ کدوم انبیه؟ این
حرفا کدومه؟ من معتقد نا از این
سیدا رو می ناسم که طوبه رو با
الافتش مجبورن. کجای کاری، حسن؟
سید کدومه؟ اینا سر تمر و امام حسین
و حارث و خیه رو با به نسیر می رس.
غر کی پول بیشتری بده سرون سو لنتغر
اون ...

حس ساکت شد و سرش را پایین
انداخت.
ملو انهای ممتد جمعیت زیر چادر
پیچید و آخوند از منبر پایین آمد.
غیظ سر تا پا وجود صادق را در خود
گرفته و امانس را بریده بود. نتوانست
خودش را نگه دارد. بلند شد و چند
قدمی توی دالان مسجد حلو دید.
چکش دسته گونا، توی دهنش بالا
بلند کرد و صادق را ندید. نگاهش
توی دالان دید و برقی از سرش پرید.
نه دلش صادق را دوست داشت و
می ترسید کاری دست خودش بدد.
بلند شد و عیج چاقش را توی دالان
دواند، اما دیگر دیر سده بود. جمعیت
با سلام و صلوات آخوند را از مسجد
سرون می آورد. صادق جلو دوید و
سر راه آخوند سز شد:

— آقا، به سالا دارم!

آخوند که خورده، نا حالا خلی ما
سالا داشتند و او حواسش را شده
بود، اما کسی با چکش و ضیافه ی درم
و جسم آلوده سر راهش را سزفته بود
که سالا سیرد. سعی کرد خودش
را نمازد. نسیمی مودیانه سربل شاد
و گفت:

— سگو، موس!

صادق عس شدی کسید وبا عداایی
لغند گفت:

— آقا، گونم شما خودسون سال
عساد و غبت سوس، رسه؟
سبب آخوند حرم دار شد. دهنش
را زبر و رو کرد که به اس رسه را بجوید
و در سباهی محس فکر با حده گفت:

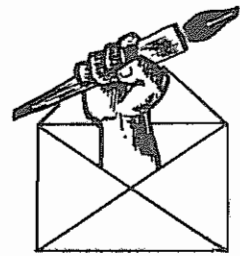
— آره، موس! اون سالا خوبایده ...
صادق، با حس غرید:

— پس حتما یادشون هس که
" آفاسان، کاساسی عا سو اون سالا
چه سباهی از گرده ی مردم بدخت
می کشیدن! حتما حوسم یادشون موند
که حاج علی اصغر کبابیانی گندمای
انبارسو با دونه های نسج می سورد
و عددی می فروخت! حتما یادشون
هس که چند صد سغ سگاسون از کشکی
نرگش و لسون تو کوچه ها سو کرد
و موس سو وقت چناره عاسون رفت! این
یادشونم که نرغه، بعد از فخطی،
عمون آفاسان کبابیانی ها چقدر گندم
موش حورده و پیوسده از انبارسون
سرون کسیدن و حرواری دو فروون و
سه فروون فروختن ... اما که یادشون
هس، آقا، عا! "

آخوند نگاهی به اطرافش که
سرا پا گوش استاده بودند انداخت
و با وفاری ساحتی سرنیگای داد:

— خوب، پادمه موس!
پیورده ی لبح بر صورت صادق سابه
گسترد:

— پس اس عدل و دادی که شما سر



☆ فرانسه - رفیق مد، طرح ارسالی شما رسید و مورد استفاده قرار گرفت. به همکاری خود با ما ادامه دهید.

☆ آمریکا - سیانل - جمعیت دفاع از حقوق پناهندگان ایرانی، اولین شماره نشریه شما رسید. موفق باشید.

☆ آمریکا - دادس - رفیق عوادار، ما هم معتقدیم که راه کارگر و باند جنایتکار مدنی تیانی در عصره سیاسی ایران نیرویی به شمار نمی‌روند و نقشی بازی نمی‌کنند، اما برخورد ما به این جریانها به منظور افشای اپورتونیزم راست، به عنوان خطر عمده‌ی جنبش کمونیستی است.

☆ ترکیه - رفیق الف و، نسخه دوم مطلبی که فرستاده بودید رسید. آزادار اختیاربخش ادبی جهان گذاشتیم لطفا نظریات خود را در مورد مقاله‌ی شاعر بودن و شاعر شدن، به طور مشخص نوشته و برای ما ارسال دارید.

☆ هند - رفیق سروین، نامه و اشعار شما رسید. در صورت امکان آرسی برای تماس در اختیار ما قرار دهید تا در رابطه با همکاری شما با نشریه جهان و سایر مسایلی که طرح کرده‌اید، توضیحات لازم داده شود.

☆ پاکستان - کراچی - رفیق عوادار، نشر سازمان در مورد سیاست خارجی شورعایی مانند لیبی، و تضاد آن با امپریالیسم آمریکا، در سرمقاله

نشریه کار شماره ۴۰۰، به تفصیل باز شده است. در توضیح رابطه‌ی روبنا و زیربنا، ما سعی خواهیم کرد در شماره‌های آینده نشریه جهان مطالبی در حد توانایی درج کنیم.

☆ سوئد - لین شوپینگ - رفیق ب، نامه و شعر شما را دریافت داشتیم. بخش ادبی نشریه در مورد همکاری شما با جهان و نقد اشعارتان با شما تماس خواهد گرفت.

☆ جمشید م (خسرو) - نامه و اطلاعیه‌ی جدایی شما از سازمان مجاهدین به دست ما رسید. ما بران اطلاع خوانندگان جهان بخشهایی از اطلاعیه شما را درج می‌کنیم:

"... در پی شکست اولین طرح مجاهدین بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ مبنی بر سقوط فوری رژیم خمینی با تکیه‌گاه اجرایی بخش نظامی مجاهدین و توده عظیم پرسنل ارتش، حامیان خیالی بنی‌صدر و اوج گیری بیسابقه گشتار و اختناق، فروختن اجباری - مرحله‌ای اعتراضات توده‌ای و نیز پروتوتیپ رفت نسبی رژیم از بحران حاد مالی زمستان سال ۶۰، مجاهدین را بر آن داشت که برنامه‌ای تضمین شده‌تر و دست یافتنی‌تری جهت کسب حاکمیت سیاسی ندارد ببینند...

"با چنین خنثیلی از شرایط تمامی راه‌های مبارزه مستقل (بدون اتکا به نیروی سرمایه جهانی) را عملاً به روی خود بسته می‌دیدند، در خلال همه این بی‌بسنها کرسی آلترناتیو جدی امپریالیستی را که غنوز نا آن موقع امپریالیستها جانسین مطلوبی برای رژیم بورژوا - تجاری اسلامی پیدا نکرده بودند، خالی دیده و با طرح و علم کردن دیپلماسی به اصطلاح انقلابی وارد این تنها راه ممکن برای دست یابی به قدرت سیاسی شدند. در این مسیر تا آنجا پیش رفتند که سانورهای آمریکایی و محافظه‌کاران انگلیسی نیز آغوش باز به رویشان گشودند.

"در پروسه رشد سیاست و به عبارتی دقیق‌تر اسنراتژی دیپلماسی، مجاهدین

از یک طرف به پیشرفت‌های قابل توجه که حاکی از رضایت سرمایه بود رسیده و از طرف دیگر وخامت و فروپاشی درونی خود را به‌ویژه در داخل کشور به دلیل تضاد اساسی با آرمانهای بدنه تشکیلات، در چشم انداز نزدیک می‌دیدند، چرا که نیروهای زیر مدار تصمیم‌گیرنده سازمانی که در کمیت بیش از ۹۵٪ را تشکیل می‌دهند عمدتاً خواهان یک برنامه انقلابی و وحدت با نیروهای انقلابی بودند. روابط دیپلماتیک با اردوگاه سرمایه به میزانی که برای مجاهدین راه‌گشا بود به همان میزان نیز به لحاظ درونی نابود کننده می‌نمود. از همین رو بود که رهبری به فکر چاره‌جویی افتاده و انقلاب ایدئولوژیکی را کشف نمود. هدف از انقلاب ایدئولوژیک در درجه نخست جلب اعتماد بی‌چون و چرا و غیرعلمی نیروهای درون سازمانی به رهبریت خاص مسعود رجوی، تثبیت بلامنازع سانسورالیسم سرمی و نفی عملی کارکردهای دموکراسی در درون تشکیلات و در درجه بعد مسخ فکری و زدودن افکار روشنفکری و سیاسی نیروهای درون تشکیلات بود تا آنجایی که بعد از انقلاب ایدئولوژیک هرگونه بحث سیاسی بین عناصر تشکیلاتی تحت عنوان روشنفکری‌بازی شدیداً سرکوب می‌شد (کلمه روشنفکر در فرهنگ مجاهدین مترادف با راست و بی‌عمل است). پس از اعلام انقلاب ایدئولوژیک، بحثهای آموزشی فوق‌العاده مخرب، طولانی و مفصل شروع شد که فقط یک مرحله از این بحثها از اولین روزهای سال ۶۴ تا آخرین روزهای خردادماه ۶۴ طول کشید، این کلاسهای آموزشی غنوز هم ادامه دارد.

"در جریان انقلاب ایدئولوژیک مجاهدین حساب خود را با مردم ایران کاملاً تسویه کردند، یعنی بی‌اعتنایی ماعوی خود را در مقابل آرمانهای توده‌ای که تا آنروز پشت شعارهای مترقی متمایل به شعارهای عموم خلقی و عاری از محتوا بود، آشکار ساختند، چراکه

انعکاسات مردمی، حاصل انقلاب ایدئولوژیک را از قبل می‌دانستند و به دلیلی که در استراتژی مجاهدین مردم جایی نداشت به همان دلیل نیز به ماه‌عمل سیاسی اجتماعی انقلاب ایدئولوژیک خود پیش‌بینی ارزش فایده نبودند و تا آنجایی که به عکس‌العمل نیروهای انقلابی برمی‌گردد مجاهدین مترصد یک چنان روزی بودند که از حالا بتوانند پایه‌های شورویک سرکوب انقلابیون را در پس از بدست گیرن ماشین حکومتی، استوار نمایند. از همین سیاست ضدانقلابی بود که واژه برگشت ناپذیر مرتجعین چپ نما و مشکوک را برای کمونیست‌ها اختراع کردند.

" انحطاط فکری مجاهدین پس از انقلاب ایدئولوژیک علی‌رغم دم‌زدن صوری از دیالکتیک به جایی کشید که علنا اعلام کردند مسئول مسعود خداست و فقط خدا می‌تواند او را مورد سؤال قرار دهد، عمیون پدر ایدئولوژیکی خود خمینی ضدیتر به نیروهای غیبی دست یافته و به تفسیر خواب پرداختند. انقلاب ایدئولوژیک خود را به عنوان نوش‌داروی تمامی دردهای بی‌درمانی که علم پزشکی از درمان آنها عاجز مانده ظم‌داد کردند، اما از آن عده از افرادی که در اثر انقلاب ایدئولوژیک به بیماریهای روانی دچار شده‌اند و یا از آن افرادی که به دلیل موضع‌گیری در برابر رهبری خاص در کردستان در زندان بسر می‌برند مطلقاً حرفی نزدند.

" تبلیغات را به عنوان یک اصل لاینفک از ایدئولوژی بورژوازی با عریضه‌های سرسام آور آن به‌ویژه در درون روابط خود پیگیرانه به‌کار گرفتند، نصب عکسهای رهبری در هر محل کار و استراحت، راحروخانه‌ها و روی میزهای کار رسمیت پیدا کرده و پوست‌رمان موسی و اشرف رسماً از سطح کل سازمان برداشته شد با این توضیح که موسی و اشرف و تمامی شهدا و اسرا امروز در مسعود و مریم زنده شده‌اند، مسعود

نه تنها راهبر ایدئولوژیک بلکه خود ایدئولوژیست. در حل مسایل تئوریکی، ابهامات و انتقادات نیرومایشان به کلمات قصار مسعود توسل جست و از پرداختن منطقی و علمی به مسایل اکیدا خودداری می‌کنند...

"زدودن شعار مرک بر امپریالیسم، پیش درآمد شروع کار ماشین دیپلماسی و ندامت از مبارزات ضدامپریالیستی گذشته سازمان و نیز اعلام رسمی آزادی سرمایه و سرمایه‌گذاری از زبان خود رجوی در جامعه ایده‌آل مجاهدین از اولین اقداماتی بود که در چرخش سیاسی- تاریخی این سازمان به سوی بورژوازی جهانی و روی‌گردانی تمام عیارشان از اردوی انقلاب ضرورت داشت...

" چند مامی پس از انقلاب ایدئولوژیک و در پی جاری شدن افکار ارجاعی و ایده‌آلیستی در سازمان مجاهدین، مطلق‌شدن کارکردسانترالیسم در تشکیلات و محو عملی دموکراسیسم، در افکار و اندیشه من به عنوان عضو سازمان تحولاتی به‌وجود آمد که اعتماد را نسبت به ایدئولوژی و خطوط سیاسی سازمان زیر سؤال برد عملکردهای بیرونی و درونی سازمان هر روز، هرچه بیشتر مرا در شناختم از ماهیت و سیاست واقعی مجاهدین کمک می‌کرد و به تحقیق و بررسی عمیق‌تر وامی‌داشت. دیدار ننگین رجوی با شاه حسین عامل اصلی سی‌تا‌مهر سیاه و تبلیغات گسترده بیرونی و درونی برای توجیه این باز خیانت بار که پس از آنهمه تبلیغات در نظرسنجی درونی برآیند منفی دریافت نمودند. از آنموقع به بعد با تمامی اقدامات سیاسی و برنامه‌های تشکیلاتی از موضع نقد برخورد کردم و اساسی‌ترین مسایل مطروحه ایدئولوژیک و سیاسی‌ام رابه صورت کتبی به سازمان دادم ولی مدت مدیدی از طرف سازمان مسکوت ماند تا اینکه در اوایل دی‌ماه گذشته گفتند پاسپورت را بده که برای

ویزا بگیریم به کردستان اعزام می‌شوی و این در حالی بود که علاوه بر عدم پاسخ‌گویی به انتقادات، مساله اصلی یعنی عمل جراحی گوش‌هایم انجام نشده و نافص بود (در یک انفجار ناخواسته در کردستان شمالی پرده هر دو گوشم را از دست داده‌ام - گزارش مختصری از جریان انفجار در نشریه مجاهد شماره ۱۸۱ تحت عنوان درافقهای خونین کردستان آمده است)، در پاسخ گفتم تا زمانی‌که به انتقاداتم به طور کامل پرداخته نشده به کردستان نمی‌روم. از فردای آن روز در همین زمینه شدیداً تحت فشار قرار گرفتم و جواب‌گویی تشکیلاتی می‌خواستند و پرداختن به انتقادات را به کردستان موکول می‌کردند و من نیز با توجه به نمونه بارزی از سرکوب فیزیکی یکی از اعضا در سال ۶۲ در مقر مرکزی مجاهدین در شمال کردستان دقیقاً می‌دانستم که هدف از اعزام من به کردستان آنهم با این وضعیت و فوریت چیزی جز سرکوب فیزیکی نیست. پس از چند روز آقای مهدی ابریشمی همراه با محافظین خصوصی‌اش به پایگاه ما آمده و روزهای ۱۵ و ۱۶ دی‌ماه ما با هم در یک اتاق درسته به بحث شورویک پرداختیم بر طی دو روز تمام بم و غم مهدی ابریشمی در این بود که مرا متقاعد کند سازمان مجاهدین دست به هیچ خیانتی نزده و پیچیدگی اوضاع داخلی و بین‌المللی و هوشیاری سیاسی مجاهدین است که این نوع ابهامات را برای برخی‌ها به‌وجود می‌آورد و مجاهدین به‌طور ایدئولوژیک و سیاسی اولین تجربه از انقلاب نوین در جهان بوده و ایدئولوژی تاریخ‌ساز مجاهدین نازه شکوفا شده است!!! ولی برای تمامی این ادعاها بجز خیل شهدا و اسرا هیچ دلیل و سند منطقی و علمی نمی‌آورد. دست آخر در شب ۱۶ دی‌ماه با عنوان اینکه تو با سازمان وحدت ایدئولوژیک نداری و مارکسیست شده‌ای، حتی اگر سازمان با تو بر سر مسایل سیاسی

به توافق کامل هم برسد باز هم نمی‌تواند شما را در درون روابط خود نگه دارند، که عمان موقع (شب ۱۶ دی‌ماه) حکم اخراج را صادر کردند. در آخرین ساعات بحثمان با مهدی تمامی مدارک سازمانی - فردی و مدارک قانونی‌ام را ضبط کرده و فقط لباسهای فردی‌ام را تحویل دادند، حکم اخراجی را هم که داده بودند بازور و ریا پس گرفته و گفتند مدتی پیش خودمان در یکی از خانه‌های سازمان بمان اگر نظرت نسبت به سازمان عوض نشد حکم اخراج و مدارک قانونی‌ات برایت تحویل می‌دهیم. پس از ۸ روز دوباره مهدی آمد و گفت اگر بر سر اعتقادات خودمسنی، امکانات سازمانی را بایستی تخلیه کنی و به دنبال کار خودت بروی و یک حکم اخراج جعلی، فتوکپی شده و پر از فحش و فضاحت به من تحویل داد به همراه مقداری از مدارک قانونی‌ام. در اعتراض به اینکه این عمل شایدانه و خمینی‌صفتانه چیست، تهدید به تحویل به پلیس کردند.

" لازم به توضیح است که در بدنه سازمان مجاهدین بسیاری افرادى که اعتقاد راسخ به رهایی طبقه کارگر دارند ولی به دلایل مشخصی از جمله عدم درک عمیق و علمی از انقلاب و مبارزه پرولتری و ایضا تشبیه‌های چپ نمایانه رعبی خائن در آموزش‌های پایه‌ای درونی و نیز مناسبات سبک حاکم بر تشکیلات همراه با برخوردهای روانی - انگیزه‌ای مسئولین سازمانی، فرق در توهم هستند.

"در اینجا ضروری می‌دانم که مواضع ایدئولوژیک و سیاسی خودم را به‌طور محوری ترسیم نمایم.

۱ - ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم یگانه ایدئولوژی پرولتریست و جامعه کمونیستی آرمان انسان.

۲ - مبارزه با مذهب به عنوان ابزار تحمیل توده‌ها و خواستگاه تئوریک بورژوازی در هر شکل و نوع آن از وظایف

کمونیست‌هاست.

۳ - بحران سیاسی موجود در جامعه ایران و به‌ویژه در کارخانجات بحرانی است با سمت انقلابی و پاسخ‌دهی انقلابی می‌طلبند. رژیم قرون وسطایی جمهوری اسلامی توان ادامه حاکمیت را از دست داده و مطلقاً عاری از پایگاه مردمی به معنی دقیق آن است و هر تحولی سیاسی - غیر پرولتری اجباراً تحولی از بالا و توده‌ها در آن نقشی ندارند، یعنی تعویض مهره‌هاست.

۴ - ضدانقلابیون و خائنین توده‌ای - اکثریتی که دستشان به‌طور مستقیم به خون پیشاتازان پرولتاریا آلوده است جایگاهی در اردوی انقلاب ندارند. ۵ - نظام پوسیده سلطنتی که در طی قیام باشکوه و توده‌ای ۲۲ بهمن به طور تاریخی به‌گور سپرده شده، هیچ شانسى برای بازگشت به حاکمیت در ایران ندارد.

۶ - خط استحاله به عنوان شبه آلترناتیو امپریالیستی آزمون توانمندی اجتماعی خود را در انتخابات ریاست جمهوری تابستان گذشته با فضاحت و ننگ و خواری تمام پشت سر گذاشته و به شکست قطعی رسید.

۷ - آلترناتیو بورژوا لیبرال شورای ملی مقاومت (مجاهدین) که اغلب اعضای تشکیل دهنده‌اش از عناصر تشکیلاتی مجاهدین است تنها امکان رسیدنش به حاکمیت سیاسی در گرو سرسپردگی تمام عیارش به امپریالیستهاست.

۸ - امپریالیسم پوشالیست و در مقابل توفان انقلاب انترناسیونال پرولتری محکوم به فناست.

مرک بر امپریالیسم

مرک بر رژیم جمهوری اسلامی

برقرار یابد جمهوری دموکراتیک خلق

زنده باد سوسیالیسم

جمشید م. (خسرو) عضو سابق

سازمان مجاهدین "خلق ایران"

۲۲ بهمن ماه ۶۴

★ آلمان - عوف - رفقای هوادار، نامه‌ی محبت‌آمیز شمارا دریافت داشتیم. یک نسخه از نشریاتی که خواسته بودید ارسال شد. ضمناً آدرس شما را در اختیار رفقای سازمان دانشجویان ایرانی در آلمان فدرال و برلن غربی قرارخواهیم داد تا از این پس با شما در تماس باشند.

★ انگلستان - لندن - هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران (پرویز یعقوبی)، جزوه‌ی " ایورتونیستهای راست منحط " و " گزارشی از زندانهای رجوی " به دست ما رسید. متشکریم.

★ دانمارک - رفیق هوادار، کد ۰۳، در مورد مطالب و ادبیات درخواستی خود لطفاً با انجمن هواداران سازمان در دانمارک تماس بگیرید.

سرمقاله

از مدنی... تا خواری

اصلی به نیروی خود و متحدان طبیعی‌اش (لایه‌های رادیکال خرده‌بورژوازی) و در چارچوب یک درک علمی از انترناسیونالیسم پرولتری واقعی انقلاب ایران را به پیروزی برساند.

تقابل بین خط راست و خط اصولی در تمام وجوه سیاسی، ایدئولوژیک و سازمانی اجتناب‌ناپذیر است. جبهه‌ی ضدانقلابی راست به دلیل نفش تاریخی‌اش، یعنی نقش ستون پنجم بورژوازی در جنبش طبقه‌ی کارگر، باید استقلال طبقاتی کارگران را مورد حمله قرار دهد. وظیفه‌ی خط انقلابی پشتیبانی از این استقلال است. دعوی اصلی بین جبهه‌ی راست از مدنی تا خواری به رعبی راه کارگر و سازمان چریکهای فدایی خلق ایران برسر چیزی جز همین مساله نیست.

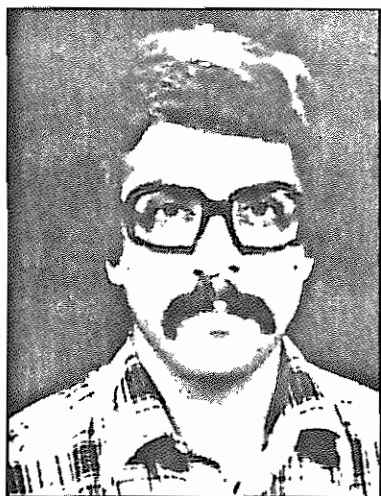
با کمکهای مالی خود سازمان چریکهای آزادی خلق ایران را در امر انقلاب یاری رسانید

میتوانید نشریات "کاز"، "ریکای گال"، "بانی استار"
و "جهان" را از نشانیهای زیر درخواست کنید

اتریش	I.S.V.W. Postfach 122 Post AMT 1061 Wien, Austria	۶ شماره - ۱۵۰ شلینگ ۱۲ شماره - ۲۹۰ شلینگ
آلمان غربی	R.E. Postfach 831135 6230 Frankfurt M80 West, Germany	۶ شماره - ۲۰ مارک ۱۲ شماره - ۳۵ مارک
آمریکا	Hadi P.O. Box 419 N.Y., N.Y. 10185 U.S.A.	۶ شماره - ۸۰ ۱۲ شماره - ۱۵۰
انگلستان	O.I.S. BM Kar London WC1N 3XX England	۶ شماره - ۶ پوند ۱۲ شماره - ۱۱ پوند
ایتالیا	Masoud-M C.P. 6329 Roma Prati Italia	۶ شماره - ۱۲۰۰۰ لیر ۱۲ شماره - ۲۲۰۰۰ لیر
بلژیک	E.I. B.P. 8 1050 Bruxelles 5 Belgique	۶ شماره - ۵۰۰ فرانک ۱۲ شماره - ۹۰۰ فرانک
دانمارک	I.S.F. P.B. 398 1500 Copenhagen . V Danmark	۶ شماره - ۹۰ کرون ۱۲ شماره - ۱۸۰ کرون
سوئد	I.S.F. Box 50057 10405 Stockholm Sweden	۶ شماره - ۸۰ کرون ۱۲ شماره - ۱۲۰ کرون
فرانسه	A.C.P. B.P. 54 75261 Paris Cedex 06 France	۶ شماره - ۷۰ فرانک ۱۲ شماره - ۱۲۰ فرانک
کانادا	ISS P.O. Box 372 Ahuntsic Station Montreal, P.Q. H3L 3N9 / Canada	۶ شماره - ۱۰ دلار ۱۲ شماره - ۱۸ دلار
نروژ	I.S.O.U. P.B. 12 7082 Kattem Norway	۶ شماره - ۹۰ کرون ۱۲ شماره - ۱۷۰ کرون
هلند	P.B. 11491 1001 G.L. Amsterdam Netherlands	۶ شماره - ۲۴ فلورین ۱۲ شماره - ۴۰ فلورین
هند	P.O. Box 7051 New Delhi 65 India	۶ شماره - ۳۰ روپیه ۱۲ شماره - ۵۰ روپیه

آمریکا	دلار فدایی	سیاسی	۵۰
دالاس - صمد	به یاد رفقای به خون خفته	فرانکفورت -	۱۰۰
دالاس - کمیته مرکزی	اسکندر، گاو، حسن	رفیق اشرف	۱۰
دالاس - ر.آلمان	کار ۲۰۰	فرانکفورت -	۱۵
دالاس - کمیته مرکزی	رفقا اسکندر، کاو، ره	رفیق عادی	۵۰
انجمن دمکراتیک	حسن	فرانکفورت -	۱۵
- ف	رسانه براد صدای	رفیق جهان	۵۰
بستن - حمید مومنی	فدایی	فرانکفورت -	۲۰
بستن - سیمین	الف - ۲	رفیق اسکندر	۸۵
پنجه شاعی	سوئد	برلن غربی -	۱۰۰
بستن - حسین	کرون	الف ۳ -	۱۰۰
کرمی	استکهلم	برلن غربی -	۱۰۰
آریزونا - رفیق	بنواداران سچفا	مهرنوش ابراهیمی	۷۱۱
بهمن آژنک	شهادی رادیو	برلن غربی -	۱۰۰
رفیق بهروز دقانی	اشترانی	مهرنوش ابراهیمی	۱۰۰
اورلاندو - جزئی	پ.ب. ش. ۷۳۵	به یاد گاو، حسن	۳۰
اوهایو - شوراعای	عباس زارع	اسکندر	۳۰
کارگری	اویسا - انجمن	رادیو صدای فدایی	۴۰
اوهایو - رفیق گاو	اویسا	مرک بر	۴۰
اوهایو -	مرک بر عاملین حمله	ایورتونیسیم	۴۰
چه باید کرد	به رادیو	برلن غربی - ع	۸۶۰
آمریکا رفیق	احمد و نسیرین	برلن غربی - رفیق الف	۴۰
ماکسیم کورکی	فرانسه	غدا یی شمارسید	۸۶۰
درود بر کارگران	فرانک	انگلستان	یوند
مبارز	رفیق عادی	رفیق پیشمرگه	۱۰
میامی مرک برای ورتونیسیم	بدون کد	ت - ۲	۱۵
امانی شمارسید	رفقای تولوز	ت - ۳	۱۵
اسکاتلند	رفقای پاریس	ت - ۴	۱۰
آزاد کردستان	رفیق عادی	توکل - کاردیف	۳۴
رفیق داندی	بدون کد	رفقای انقلابی برلن	۱۰
داندی - س	رفقای تولوز	رادیو فدایی	۲۰
داندی - دو راه	سعید سلطانیور	منچستر -	۱۵
ادینبورو - ب	پاریس	بدون کد	۱۱۰
رفقای ادینبورو	پاریس اول ماهه	منچستر -	۶۵۰
ادینبورو -	کد ۵۵۲	صدای فدایی	۱۰
اول ماه مه	۱۰۲ دهر	منچستر -	۱۵
کلاسکو -	آلمان	الف - ۱۲	۱۵
نخربیه کار	واحد کونینکن	منچستر -	۲۰۰
رفقای کلاسکو	گوتینگن شهادی	ب - ۱۳	۱۰
کلاسکو - صدای	۳۱ فروردین	انقلاب - س	۳۵
	ویشتاح - پناهندگان	ت - ۴	۱۸

۱۶ مادیکیان بندر
۲۰ S.K.



گرامی باد

یاد رفیق

★ فدایی صادق نظیری ★

نوسط عوامل رژیم و ساواک دستگیر و زندانی شد. اما خرابار با روحیه‌ای مبارز به صحنه کارزار طبقاتی باز می‌گشت. روحیه مبارزه‌جویانه، جسارت انقلابی و خضوع اخلاقی از او چهره‌ای محبوب در محافل دانشجویی ساخته بود. شرکت پرشور رفیق در جریان پیام و فعالیت خستگی ناپذیرش باعث شد که به‌عنوان یکی از سازماندهان اصلی جنبش دانشجویی در منطقه شناسایی شود. در همین دوران، رفیق صادق به‌عمره چند تن دیگر از فدایی فدایی تشکل پیشگام زاهدان را در جهت پیوند جنبش دانشجویی با جنبش سراسری ایران، بنیاد گذاشت. از این مقطع رفیق فعالیت همه‌جانبه‌ای را در سازماندهی تشکل پیشگام و گسترش آن در هر مدرسه و آموزشگاه آغاز کرد. درخیمان رژیم که فعالیت خستگی‌ناپذیر این عنصر آگاهی را نمی‌توانستند تحمل کنند به دنبال فرصتی بودند که این فرزند خلق را از حرکت بازدارند. یورش علیه دانشگاهها فرصتی بود

رفیق فدایی صادق نظیری در اوایل دهه پنجاه با مسایل سیاسی آشنا شد. او در سال ۵۴ به دانشگاه سیستان و بلوچستان راه یافت و از همان ابتدا نقش فعالی در جهت آگاه سازی دانشجویان از طریق برپاسازی عسسه‌های مطالعاتی ایفا کرد. اما او فعالیتش را به محیط تحصیل محدود نکرده و از اواخر سال ۵۵ موفق شد تا با یکی از عسسه‌های عواداری سازمان در شمال ایران ارتباط حاصل کند. رفیق به همراه دو رفیق دیگر فدایی، بهزاد مسیحا و مهدی خانزاده، اقدام به ایجاد کتابخانه‌ی سیار به‌طور مخفی کرده، کوششی گسترده را برای آگاهی و باز کردن فرعون سیاسی مردم منطقه آغاز کرد. به همراه رفیق مهدی خانزاده، کمیته‌ای برای تکثیر و پخش آثار انقلابی و جزوات سازمانی در در دانشگاه تشکیل داد و از آن طریق موفق شد عده‌ای از دانشجویان مترقی را جذب و در جهت فعالیت‌های آگاه‌گرانه سازماندهی کند. رفیق صادق بارها

برای انجام اهداف شوم نوکران چهل و سرمایه. مزدوران رژیم در اولین دفاتر یورش به دانشگاه سیستان و بلوچستان، رفیق صادق را مورد شناسایی قرار داده با رگبار یوزی قلب پرطیش او را هدف قرار دادند. مزدوران به این کفایت نکرده، با دشنه سرفریق را شکافتند.

با به‌خون نپیدن رفیق صادق، جنبش انقلابی ایران انسان‌والی دیگری را از دست داد. اما سنت زندگی انقلابی که این رفیق، همچون بسیاری دیگر از کمونیستها، بنیان گذاشت متضمن مداوم راه مبارزه علیه همه‌ی مظالم فقر و پلییدی، توسط هزاران انقلابی دیگر خواهد بود. ■

کمکهای مالی خود را به حساب

AAH
739066 F
Credit Lyonnais
134 Bd. Voltaire
75011 Paris
France

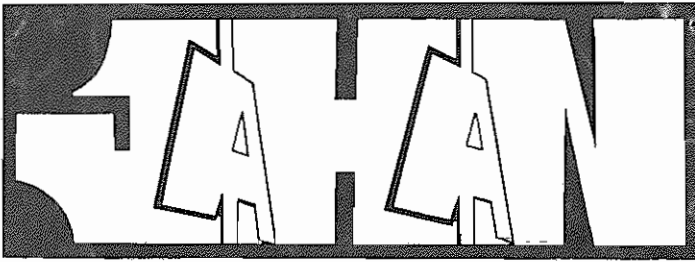
واریز نمایید و رسید بانکی را به همراه کد
دلخواه خود به نشانی زیر بفرستید

ACP
BP 54
75261 Paris, cedex 06
France

• • • راهکارگر، جلوه تمام عیار اپورتونیزم

اروپایی از موضع‌گیریهای یکدیگر بی‌اطلاع بودند و یا قادر به توافق بر سر موضع واحدی نبوده‌اند. حقیقت اینست که راهکارگر، در عریک از این شهرها، بسنه به منافع خاص گروهی و شرایط محیط فرصت طلبانه و از روی ضعف دست به موضع‌گیریهای منافض می‌زند. موضع‌گیریهایی که بیش از پیش افشاگر بی‌پرنسیپی راهکارگر و یادآور ناکنیکهای ضدانقلابیون بوده‌ای - اکثریتی است. بیهوده نیست که امروز، در مراکز و مجامع نیروهای سیاسی در خارج از کشور بی‌پرنسیپی و فرصت طلبی راهکارگر، زیانزد همه‌ی نیروهای انقلابی شده و کمتر نیرویی حاضر به همکاری با این جریان می‌شود. ■

۳۱



Organ of the student supporters of the Organisation
of Iranian Peoples' Fedail Guerrillas -abroad

VOL. V JUNE '86

NO:43



www.iran-archive.com

برای تماس با جهان با نشانی زیر مکاتبه کنید:
JAHAN , P.O. BOX 274 , GLASGOW G41 3XX , UNITED KINGDOM.